
کریولانوس

برتولت برشت

مهدي تقوي

کریولانوس

برای :
ثريا

برتولت برشت

کریولانوس

ترجمه: مهدی تقوی



انتشارات آگاه



گریولانوس
برتولت برشت
ترجمه: مهدی تقوی

انتشارات آسمان
تهران، شاهرضا، مقابل دبیرخانه دانشگاه

چاپ اول این کتاب در خرداد ماه ۲۵۳۵ در چاپخانه افست مروی به اتمام رسید

حق چاپ محفوظ است

شماره ثبت در کتابخانه ملی ۶۰۸۵ به تاریخ ۲۴/۵/۲۵

پیشگفتار

برتولت برشت در سال ۱۸۹۸ در یک خانواده بورژوا در آلمان بدنیا آمد. در آغاز به مطالعه علم پزشکی در مونیخ پرداخت و پس از مدتی علم پزشکی را رها کرد و همکاری با گروه‌های بازیگرتئاتر را در این شهر آغاز نمود. در سال ۱۹۲۲ اولین جایزه درام‌نویسی از آن اوشد.

در آغاز یک نیمه‌لیست بود. اما تجربه‌های بعدی زندگی گرایش نیمه‌لیستی وی را از میان برد. از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۳ در برلین زندگی کرد. پس از سلطه‌ی نازی بر آلمان برشت به سوئیس، فرانسه و دانمارک رفت و آنگاه پس از اشغال دانمارک بوسیله آلمان به فنلاند سفر کرد و از راه سیبری به کالیفرنیا رسید. در مدت هفت سال زندگی بی‌سروسامان در کالیفرنیا برشت با توماس مان، چارلی چاپلین، چارلز لافتون و برخی دیگر از نویسندگان و بازیگران تئاتر و سینما در تماس بود در سال ۱۹۴۸ به آلمان شرقی بازگشت و از آن پس تا زمان مرگ تمام وقت خود و همسرش را به تئاتر اختصاص داد. در تابستان ۱۹۵۶ چشم از جهان بر بست و او را نزدیک هگل به خاک سپردند.

درمیان معاصران خود، برشت شیوه کار و مکتبی ویژه خود داشت. در تئاتر و شعر هسته‌ی مرکزی کار او انسان و تلاش انسان برای رسیدن به نیکبختی است. او بیانی انسانی و شاعرانه دارد. برداشت انسانی این درام‌نویس بزرگ و شیوه و سبک ویژه‌اش چنان گیرنده است که گاه يك اقتصاددان را به برگردان نوشته‌های وی برمی‌انگیزد. نیازی به گفتن ندارد که آنچه در این بازی می‌گذرد، اشاره‌ای است به يك رویداد تاریخی در زمانهای بسیار دور و تنها در يك مقطع زمانی معین است که مفهوم خاص خود را می‌یابد.

مترجم

برشت این نمایشنامه را از شکسپیر اقتباس کرده است . کتاب حاضر
از متن انگلیسی که بوسیله رالف منهایم از آلمانی ترجمه شده ، بفارسی
برگردانیده شده است .

آدم‌های بازی:

سردار رمی

کایوس مارکیوس

که بعداً کریولانوس نامیده میشود

مادر کریولانوس

ولومینا

زن کریولانوس

ویرجیلیا

پسر کریولانوس

مارکیوس جوان

دوست کریولانوس

منیوس اگریپا

سرداران رمی در

کومینیوس و تیتوس لارتوس

نبرد با ولشینی‌ها

سیسینیوس ولوتوس و

نمایندگان مردم

جونیوس بروتوس

دوست ویرجیلیا

والریا

ندیمه ویرجیلیا

مرد با کودک

سردار ولشینی‌ها

تولوس آفیدیوس

گروهی از سناتورها ، نمایندگان ، محافظان ، افسران ، سربازان

قاصدان و خدمتکاران رمی و ولشینی

پرده اول

بازی اول

رم - يك میدان عمومی

(گروهی از شهروندان انقلابی که مجهز به چوبدستی ، چاقو و سایر اسلحه‌ها هستند، وارد می‌شوند . در میان آنان مردی به چشم می‌خورد که کودکی وبسته‌ای بزرگ همراه دارد .)

- شهروندان اول - قبل از آنکه فراتر رویم ، بگذارید من سخنی گویم .
- شهروندان - بگو، اما کوتاه بگو .
- شهروندان اول - آیا همه شما حاضرید بجای گرسنگی کشیدن ، بمیرید ؟
- شهروندان - حاضریم ، حاضریم .
- شهروندان اول - آیا آماده‌اید تا زمانی که سنا قبول کند که این ما هستیم که در مورد قیمت نان باید تصمیم بگیریم ، مقاومت کنید ؟
- شهروندان - آری ، آری .
- شهروندان اول - و قیمت زیتون ؟
- شهروندان - آری

شهر وندا اول - کایوس مارکیوس بانروی نظامی بدیدار ما خواهد آمد ، آیا

شما فرار کرده یا خواهید جنگید ؟

شهر وندان - اورا خواهیم کشت . اودشمن اصلی مردم است . نیازی به طرح

چنین پریشی نیست .

شهر وندا اول - زیرا که اگر شما پنداری این گونه ندارید ، می توانید مرا کنار

بگذارید . تو چرا آن بسته و آن کودک را به همراه خویش آورده ای ؟

مردی که کودکی به همراه دارد - می خواهم بینم شما تا کجا پیش خواهید رفت

اگر باناکامی روبرو شوید ، من همراه مردم ناحیه سوم از رم

خواهم رفت .

شهر وندا اول - بدون توجه به این مسئله که دشتی که آنان بدان کوچ می کنند ،

از سنگ نیز سختتر و خشکتر است ؟

مرد - بدون توجه به هر مسئله ای . در آنجا آب ، هوای تازه و یک وجب

خاک خواهیم یافت . آیا در رم چیزی از این بیش برای مارنجبران

وجود دارد ؟ لا اقل در آنجا ما مجبور نخواهیم بود که در جنگ

ثروتمندان جان خود را از دست بدهیم . (روبه کودک)

ترتوس آیا تو ، اگر برایت شیربز نیابیم ، همچنان خوب

خواهی ماند ؟ (کودک سرخود را بعلامت نفی تکان می دهد)

شهر وندا اول - می بینید ، اینست نمونه ی مردمی که گرد ما آمده اند . او از

کایوس مارکیوس بیشتر از وحوش کوههای آلجی می ترسد .

آیا تویک رمی نیستی ؟

مرد - آری ، اما یک رمی فقیر . آنان مارا ، رنجبران و شهر وندان

فقیر و نجیب زادگان را ، نیک مردان می خوانند . غذاهای تجملی

که نیکمردان بشکمه اشان می فرستند ، می تواند مارا از گرسنگی

رهائی بخشد . حتی اگر آنان پس مانده هایشان را نیز بپردازند ،
ماز گرسنگی رهائی خواهیم یافت . اما در نظر آنان ما حتی
ارزش این را نیز نداریم . آنان هنگامی که ما را گرسنه می بینند ،
غذایشان مطبوع ترمی گردد . (روبه كودك) ترتیوس ، باوبگو
تونمی خواهی شهروند این چنین شهری باشی .

(كودك سرخود را تكان می دهد)

شهروندا اول - پس سرعت دور شو ، توای سگك ترسو ، اما كودك را رهاكن
ما خواهیم جنگید ورم بهتری برای ترتیوس خواهیم ساخت .

شهروندان - این هیاهو چیست ؟ - در ناحیه ی ششم شورش شده است - وما
اینگونه اینجا ایستاده و یاوه می گوئیم . بسوی پارلمان ! این
کیست که می آید ؟

(مننیوس آگریا وارد می شود)

شهروندا اول - این مننیوس آگریا سناتور و سخنور زبردست است .

شهروندان - او بد کردارترین آنان نیست - او نسبت به توده ی مردم رئوف و
مهربان است .

مننیوس - همشهریان عزیز من ، چه می کنید ؟ با این چوبدست ها و چماق ها
بکجا می روید ؟ خواهش می کنم بگوئید چه اتفاق افتاده است ؟

شهروندا اول - آنچه ما بر آنیم از سنا پوشیده نیست . زمان هاست که آنان
شایعاتی در این باره می شنوند . کایوس مارکیوس شمامی گوید
که بوی ما نفس کشیدن را برای وی دشوار ساخته است . او
می گوید رنجبران نفسی بسیار تند دارند ، او خواهد دید که
مشتهای مانیز مانند نفسهایمان تند و پولادین است .

مننیوس - همشهریان ، رفقای خوب من ، همسایه های صادق و ساده ،

آیا شما می‌خواهید خود را نابود کنید ؟
شهروندان
مننیوس -
ماچنین کاری نتوانیم کرد . چه در حال حاضر نابود شده هستیم .
رفقا ، شما می‌گوییم ،
سنا بخشنده‌ترین توجهات را از شما می‌کند ...
در مورد نارضایتی‌هایتان ،
- گران بودن غذا -

شما می‌توانید ، هنگامی که چوبدست‌ها را برای کوفتن سنا
بالا می‌برید ، حتی بهشت را نیز بهم‌ریزید .
اما ، بالا رفتن قیمت مشیت خدایان است ، نه ساخته‌ی فکر
آدمی .

دریغا ، که بدبختی شما ، شمارا بسوی مصیبتی برتر می‌کشاند
شما کودکی را بیاد من می‌آورید
که پستان خشک مادر دردمندش را از خشم گازی گیرد .
شما سنارا دشمن خود می‌انگارید .
اما سنا همواره در تیمار غم شما می‌کوشد .

شهروند اول - تیمار غم ، چه افسانه‌ی دروغینی ! آنان هرگز بفکرمان نبوده‌اند
آنان حتی هنگامیکه انبارهایشان از غله سرشار است ، مارا
در گرسنگی خویش رها می‌کنند . بر علیه رباخواری قوانینی
می‌گذرانند ، که تنها به رباخواران سود می‌بخشد ! هرروزه
روز قوانینی بنفع اغینا و مقرراتی ظالم برای رنجبران تصویب
می‌کنند . اگر جنگ مارا از بین نبرد ، سنا اینکار را خواهد
کرد . این همه‌ی محبتی است که آنان نصیب ما کرده‌اند .

مننیوس - یابه سرگردانی و بداندیشی خود اعتراف کنید

یابه دیوانگی متهم خواهید شد
برایتان،

داستانی زیبا خواهم گفت.

شاید که پیش از این شنیده‌اش باشید اما ، بیان آن حال بسیار
مناسب است ، آیا گوش فرا خواهید داد ؟

شهر و ندا اول - حال زمان گفتن قصه نیست . اما من زمانی دراز است که آرزو
دارم بدانم چگونه می توان زیبایی سخن راند . و این را می توانم

از تو بیاموزم . اگر بیا ، سخن بگو !

مننیوس - زمانی کلیه اعضاء بدن

بر شکم شوریدند.

پس به او نسبت دادند

که تنها مانند يك خلیج

در میانه ی بدن ،

بیکار مانده است .

همواره غذا را انبان می کند

بی آنکه مانند دیگر اعضاء

برای یافتنش رنجی برده باشد ،

حال آنکه ، دیگر اعضاء می دوند ، می شنوند ، تفکر می کنند

راه می روند و احساس می کنند ،

تا اشتها و شوق بیار آید .

به اعضاء بدن ، شکم پاسخ داد ...

شهر و ندا اول - پاسخ شکم چه بود ؟

مننیوس - خواهم گفت ،

بالبخندی که از غم برمی خیزد نه از قلب

- چه می دانی ، من علاوه بر سخن گفتن می توانم شکم را به
خنده وادارم .

شکم ، طعنه آمیز ، به سایر اعضا ناراضی ،
به آنان که بر آنچه اومی یافت ،

حسد می ورزیدند ،

پاسخ داد

شهر وند اول - شکم چه گفت ؟

این تن باره ی تنبل

این زباله دان بدن چه گفت ؟

مننیوس - چه ؟ نه - چگونه !

این معمای مسئله ایست .

شهر وند اول - نه ، بمابگو ، شکم حریص تو چه پاسخ داد ؟

راستی چه می توانست گفت ؟

مننیوس - تو بزودی خواهی شنید .

شهر وند - در قاموس تو «زود» یعنی «فردا» ،

مننیوس - شکم موقرا و تعمداً درنگ پیشه کرد ،

همانند آنان که وی را به بیکاری متهم می کردند ،

شتاب نکرد

بآرامی پاسخ داد : .

همکاران من ، حق باشماست

من اولین کسی هستم که غذائی را دریافت می کنم ،

که زیست شما بآن بستگی دارد .
و این برای بقای شما ضروری است .
چه من انبار بدن هستم ،
اما آنچه را که می گیرم ،
اگر لحظه ای بیندیشید ،
از راه جویبارهای خون
به شمامی رسانم .
راه روها و حفره های بدن ،
رگها ،
قوت خود را از من می گیرند .
اگر چه دوستان من
امکان دارد که دریافت
همزمان با هم نباشد ،
- بیاد آورید ، این شکم است که باشما سخن میگوید

شهر و ندا اول - بس است دیگر

مننیوس - آنچه را که من به هر یک از شما می رسانم

اگر چه امکان دارد ، همه نتوانید ببینید ،

اما ، هنوز ، دفتر و دستک من

نشان می دهند که

بهترین غذا را به شما داده

و پست ترین را برای خود نگاه میدارم .

و حال حرف شما چیست ؟

چه می گوئید ؟

(کایوس مارکیوس با اسکورتی از مردان مسلح وارد می‌شود ، اما تنها

منیوس حضور او را درمی‌یابد)

شهر و نداد اول - نوعی پاسخ ، تنها پاسخ ، پاسخ صرف ،

اما چه می‌خواهی نتیجه بگیری ؟ .

منیوس - سناتورهای رم نیز ، همانند شکم‌اند ،

شما چونان دیگر اعضاء بدن آشوب‌گرید !

بیندیشید ،

آنچه باید انجام دهید ، تنها اینست که

بیندیشید ، بیندیشید ، بیندیشید و بیندیشید !

آنگاه در خواهید یافت

که چگونه پدران ارجمند شما

ارزاق عمومی را

بین شما توزیع می‌کنند

آنچه روزی شما دریافت می‌دارید

از آنان دریافت می‌کنید

از آنان و تنها از آنان

خوب ، حال چه می‌گوئید ؟

تو چه می‌گوئی

انگشت بزرگ جمعیت ؟

شهر و نداد اول - من ، انگشت بزرگ ؟ چرا من ؟

منیوس - چرا که تو ، خردترین و فقیرترین

فرد این گروه ،

آنان را راهبر هستی

تو ، توسیب گندیده ، کپک زده
تو ، تورذل پست
توراهزن بالفطره ، آری
چوبدستت رابچرخان !
رم بر علیه موشهای موذی خود
خواهد جنگید ، بلی ، یکبار و برای همیشه
سلام مارکیوس نجیب زاده !
مارکیوس - سلام بر تو ، چه خبر است ؟
دوباره وسوسه شده اید ،
دوباره دمل ها سرباز کرده اند ؟

شهر و نداد اول - از تو همواره ما ، می توانیم شنیدن زیباترین کلمات را انتظار داشته باشیم .

مارکیوس - شما ، سگهای فرومایه
شما که نه جنگ را دوست دارید ، نه صلح را
شما که از جنگ می هراسید ،
و صلح شما را جسور و گستاخ می کند
آنکه به شما اعتماد کند
هنگام که در شما شیر می جوید
خرگوش خواهد یافت
و هنگام که روباهی می جوید
اردکی بدست خواهد آورد .
شما از بزرگان تنها برای اینکه بزرگند ، متفربید

برشمانکبه کردن ، همانند شنا کردن است بافلس های سربی
و قطع کردن درختهای بلوط کهن است به زور هجوم و یورش
بدار آویختن شما ، تنها راه چاره است !
شما اشتهای مرد محتضری را دارید
که حریصانه ، آنچه را می طلبد که او را بیمارتر می کند .

شما سنا را نفرین می کنید
سنائی را که بیاری خداوند
اندکی نظم برای شما بارمغان آورده است
اگر سنان بود
شما از لاشه های یکدیگر تغذیه می کردید .

مننیوس -

آنان می خواهند ،
بهای غلات را خود تعیین کنند
آنان می گویند

انبارهای غله از غله انباشته شده است .

مار کیوس -

آنها می گویند ! بدار آویزیدشان !

آنان در کنار آتش می نشینند

و می پندارند که از آنچه در دستگاه حکومت می گذرد ، آگاهند ،

ماغله را بادادن بآنان ، تلف می کنیم ،

اگر سنا اندکی مهربانتر گردد

- که من نام دیگری بر آن می نهم -

آنان خواهند گفت که غله در سنا انبار شده است .

من باشمشیر بآنان پاسخ خواهم داد .

وبانیزه ام نه غله را ، بلکه لاشه هایشان را اندازه می گیرم

بانیزه ام ، درخیابان های رم ،
لاشه هایشان را انبوه ، انبوه اندازه می گیرم .
منیوس - درنگ کن ، چه من اینان را با افسانه ای ساکت کردم ،

اگرچه یقین ندارم که آیا این کار را
شمشیر صدای من کرده است یا صدای شمشیر تو
اینان ساکتند
امادبگران چه ؟

مارکیوس - پراکنده شدند . پراکنده شان کردم

آنان را باید بدارزد ،
فریاد برمی آوردند ، که ما گرسنه ایم
و شعار می دادند :

که گرسنگی دیوارهای سنگی رامی شکند
که سگها را باید غذا داد
که نان برای دهان ساخته شده است
که خدایان میوه راتنها برای اغنیا نمی فرستند
و مزخرفانی از این قماش ،
هنگامی که برآنان ناختم
گریزان فریاد برآوردند که
« ما از این دیار خواهیم رفت ،
و من سفری خوش را برایشان آرزو کردم
(قاصدی وارد میشود)

قاصد - کایوس مارکیوس کجاست ؟

مارکیوس - اینجا ، چه خبر است ؟
(قاصد در گوش اوزمزمه می کند)

مارکیوس - منیوس ، در میدان آنان کلاه‌هایشان را به‌وا پرتاب می‌کنند
بگونه‌ای که پنداری می‌خواهند کلاهشان را بماه بیاویزند :
سنا به تقاضایشان پاسخ مثبت داده است.

منیوس - سنا چه کرده است ؟

مارکیوس - دو کرسی برای ارائه خواسته‌های آنان
به نماینده‌هایشان واگذار کرده است .

یکی از آنان جونیوس بروتوس و دیگری سبسینیوس است ،
خدای داند دیگر چه کسانی به سنا راه خواهند یافت .

بجای دیدن این سگ‌های پست در سنا

ایکاش اینان طاق شهر را می‌دریدند

اینان بیش از پیش گستاخ خواهند شد .

بزودی ، برای بدست آوردن هر کیلو زیتون

مارا بشورش تهدید خواهند کرد .

منیوس - عجیب است .

(یکی از مردم شتابان وارد می‌شود)

شهروندوم - زنده باد جونیوس بروتوس

سنا تمام خواسته‌های مارا قبول کرد !

دو کرسی بماداده شد

با اجازه حضور در تمامی جلسات و با حق و تو !

شهروندان - هورا جونیوس بروتوس !

شهروندوم - و سبسینیوس ولوتوس !

مارکیوس - بروید بخانه‌هایتان ، شما ای خرده‌ریزه‌ها .

مننیوس - بسوی پدران ارزشمند خود روید

مار کیوس - کرسی های جدید نیز باشما خواهند آمد

مانند صورتکهایی که از چوبه دار ساخته شده باشند .

(کومینیوس ، تیتوس لارتیوس و سایر سناتورها به همراه پروتوس و سیسینیوس
وارد می شوند)

شهروندان - زنده باد سیسینیوس ، زنده باد جونیوس پروتوس .

مار کیوس - سناتورهای نجیب ، من خبرهای ناخوشایندی شنیده ام
و منظرهای زشت تری نیز می بینم .

سناتور اول - مار کیوس نجیب و لشینی ها آماده نبرد شده اند
شایعات درباره کمبودغله

و شورش در اینجا ، چنین جراتی بآنان داده است .

کومینیوس جنگ !

مار کیوس - از شنیدن این خبر چه خشنودم

شاید جنگ ، وضعی دلخواه تر دررم بوجود آورد

و سبب شود که این اضافه ها را که کم کم

آزاردهنده می شوند ، مصرف کنیم .

سناتور اول - سردار آنان تولوس افیدبوس است .

مار کیوس - من او را می شناسم .

کومینیوس - شما مرزم بوده اید .

مار کیوس - دشمنی همانند اوارزش جنگیدن را دارد .

سناتور اول - توتحت فرماندهی کومینیوس خواهی جنگید .

کومینیوس - همانگونه که قبلاً قول داده بودی .

مار کیوس - موافقم ، اما تو چه می کنی تیتوس ؟

با این خشکی مفاصل ، آبادرخانه خواهی ماند ؟

لارٹیوس - هرگز مارکیوس

من به چویدست‌هایم خواهم چسبید
و همراه باشما خواهم جنگید
این فرصت را از دست نخواهم داد .

سناتور اول - بسوی قصر حکومتی .

لارٹیوس - بفرمائید کومینیوس .

کومینیوس - بعد از شما .

لارٹیوس - شما اول .

مارکیوس - خواهش می‌کنم بعد از شما .

سناتور اول - شهروندان ، بخانه‌هایتان برگردید .

مارکیوس - نه ، بگذار آنان هم بدنبال ، بیایند

ولشینی‌ها غله بسیار دارند

بگذار این موش‌ها باتو بیایند

وانبارهای غله آنان را بچوند .

ای شورشیان حق شناس

بدنبال مایباید

حال زمان آن رسیده است که جرأتان را آزمون کنید

(همه غیر از پروتوس و سینیوس و شهروندان می‌روند)

پروتوس - رفقا ، بدنبال آنان بروید

بروید نام‌نویسی کنید

سربازان شجاعی برای رم بهتر باشید .

سربازان شجاعی برای رمی باشید ،

که در میان دیوارهایش جنگی بپاخواسته است .
هنگامی که شما در میدان نبرد هستید
ما غله زارها و مزارع زیتون و بدهی هایتان
را سرپرستی خواهیم کرد .

شهروندان^۱ - ولشینی ها مسلح شده اند ! جنگ !
(شهروندان می روند)

بروتوس - ما باید برویم ، آیاتو چشم های مارکیوس را دیدی ،
بهنگامی که مانمایندگان توده به نزدیکی اورسیدیم ؟
سیسینیوس - من به سخنان او گوش فرادادم
مردی چون او ، خطری بزرگتر از ولشینی ها
برای رم است .

بروتوس - من این را باور ندارم ، دلیری شمشیر او
بدیها و گناهان او را پاک می کند
واز بار معاصی اومی کا هد .
(هر دو خارج می شوند)



پرده اول

بازی دوم

دم - خانه کایوس مار کیوس

(ولومینا و ویرجیلیا در بالکن ایستاده و سربازانی که شهر را ترک می‌کنند می‌نگرند . موزیک مارش نیز نواخته می‌شود)

ولومینا -

اگر پسر همسر من می‌بود ، از غیبت وی هنگامی که برای کسب افتخار از من جدا می‌شد بیشتر از نوازش های گرمش هنگامی که در رختخواب مرا باغوش می‌کشید ، لذت می‌بردم . هنگامی که هنوز کودکی لطیف بدن می‌بود ، تنها فرزند پسری که از رحم من زاده شده است ، هنگامی که طراوات جوانی وی دیدگان هر کسی را محسور می‌کرد . هنگامی که برای این که ساعتی چشم از او برگیرم ، شاه می‌بایست تمامی روز از من درخواست کند . من از فرزندم می‌خواستم هر گاه ممکن است با استقبال خطری رود که برایش نامی بلند آوازه خواهد آورد . من او را به پیکاری سهمگین روانه کردم و او باتاجی از برگ های

بلوط بازگشت . دخترم ، هنگامی که وی ثابت کرد که يك مرد واقعی است من بیشتر از هنگامی که دریافتم صاحب پسری شده‌ام ، از شوق سرشار گشتم .

ویرجیلیا - اما اگر او در نبرد مرده بود چه ، خانم ؟

ولومینا - از صمیم قلب می گویم دخترم ، اگر دوازده پسر داشتم که همه ی آنان باندازه مارکیوس من و تو برایم عزیز می بودند ، ترجیح می دادم که یازدهتن . آنان در میدان نبرد می مردند نایکی از آنان در محیطی صلح آمیز پر سه می زد .

ویرجیلیا - خدای بزرگ شوهرم را در برابر افیدیوس حفظ کند .

(خدمتکار زنی وارد می شود)

ولومینا - ویرجیلیا ، گویا من صدای طبل شوهرت را می شنوم . می بینم که وی افیدیوس را زخمی سهمگین زده است و چونان دروگری که پس از کار روزانه بخانه بر می گردد ، بسوی مامی آید . همچنان که هومر در ایلیاد گفته است

وی پاهای خونین افیدیوس را برگردنش آویخته است .

ویرجیلیا - آه ، خون ، نه ، نه !

پیشخدمت زن - والریا .

(والریا وارد شده و پیشخدمت زن خارج می شود)

والریا - پسر کوچک شما چگونه است ؟

ویرجیلیا - متشکرم ، عزیزم ، او حالش خوب است .

ولومینا - او بیشتر مایل است به شمشیر نگاه کرده و آوای طبل ها را بشنود

تابه آموزگارش گوش فرادهد .

والریا - هروجب اومانند پدرش می باشد. كودك عزیزى است . چهارشنبه نیمساعت تمام من باو خیره شده بودم . چه پسر كوچك آرامی ! من او را دیدم كه بدنبال پروانه ای زرین می دوید . وهنگامی كه پروانه را گرفت ، او را رها كرد .

اوبارها ، پروانه را گرفته ودوباره رهایش كرد . آنگاه وی زمین خورد . واین بخاك در افتادن وی را خشمگین نمود ، پروانه را این بار گرفت وبادندانهایش ازهم درید . خدای من او پروانه را باخشم ازهم درید !

ولومینا - خشمی بگونه ای خشم پدرش .

ویرجیلیا پسر دل زنده ای است ، خانم .

والریا - توباید امروز عصر بامن زن رها شده ، را بازی کنی .

ویرجیلیا - نه عزیزم من امروز نمی خواهم از خانه خارج شوم .

والریا - نمی خواهی از خانه خارج شوی ؟

ولومینا - او از خانه خارج خواهد شد .

؟یرجیلیا - نه من تا شوهرم از نبرد بازنگردد ، از خانه بیرون نخواهم رفت .

والریا - واه ، عاقلانه نیست كه خود را در خانه محبوس کنی . آیا

می خواهی پنلوپ • دیگری باشی . اما می گویند تمامی

زاری وی در غیبت اولیس •• تنها ایكارا از پروانه انباشت .

بهر است ترا بحال خود بگذاریم در حالتی كه هستی تنها

می توانی يك بعد از ظهر خوش را ناخوشایند کنی .

(همگی خارج می شوند)

پرده اول

بازی سوم*

الف -

پیشاروی شهر کوریولی

(همراه بانوای طبل‌ها و باهرچم‌ها مارکیوس ، تیتوس لارتیوس ، افسران و سربازان وارد می‌شوند . قاصدی بسوی آنان می‌رود .)

- مارکیوس - يك قاصد ، شرط می‌بندم که سرداران ما بادشمن روبرو شده‌اند.
- لارتیوس - من بر سر اسب‌هایم شرط می‌بندم که بادشمن روبرو نگشته‌اند .
- مارکیوس - شرط می‌بندم .

* در بازی سوم - پرده اول ، برشت تمایل دارد که بازی ۴-۱۰ شکسپیر را در يك صحنه رزمی بزرگ بگنجاند . او هنگام بروی صحنه آوردن نمایشنامه نوشتن بازی ۳ را برنامه‌ریزی نمود . چه‌وی فکر کرد که لازم است موقعیت‌ها و حرکات بازیگران در تمرین مورد مطالعه قرار گیرد . او آنقدر زنده نماند تا قادر بانجام اینکار گردد . نتیجتاً بازی ۴-۱۰ شکسپیر در ترجمه دوروتی تیک در اینجا بصورت پرده ۳ الف باز آمده‌است .
در متن انگلیسی این صحنه‌ها بگونه‌ای اصلاح شده است ، که باشیوه ترجمه بقیه قسمت‌های نمایشنامه هماهنگ باشد .

لارتیوس - موافقم .
مارکیوس - آیا سرداران مابادشمن روبرو شده‌اند ؟
قاصد - نه، آنان بدشمن نزدیک شده‌اند ، اما هنوز با یکدیگر روبرو نشده‌اند .

لارتیوس - من اسب ترا بردم .
مارکیوس - من اسبم را از تو باز می‌خرم .
لارتیوس - نه ، من اسبم را نمی‌فروشم اما بامانت بتواگذار می‌کنم .
امانت برای پنجاه سال ، به شهر دشمن بگو تسلیم شود .
مارکیوس - جنگاوران در چه فاصله‌ای هستند ؟
لارتیوس - کمتر از یک میل ونیم .

مارکیوس - پس ، ماصدای شیپور آنان را خواهیم شنید
و آنان نیز صدای شیپورهای مارا
و حال مریخ ، خدای جنگ ، من از تومی خواهم ،
که ما را کمک کنی تا کار را با سرعت یکسره کنیم
و آنگاه باشمشیرهای دود زده رژه رفته
و در میدان جنگ به دوستان خود کمک خواهیم کرد
آه مریخ بیاری مایا
(دوستانور وارد می‌شوند و دیگران بر روی دیوارها هستند)

آی تولوس افیدیوس ، کجائی ؟
آیا تولوس افیدیوس در میان شماست !

سناتور اول - نه او و نه هیچ کس دیگر
که کمتر از وی از تو بیم دارد

و این کمترین کمترین است

(صدای طبلها بگوش می‌رسد)

می‌شنوی !

صدای طبلهای ماست

که جوانان مارا بخود می‌خوانند

ماسنگرها را خواهیم شکست

هرگز اجازه نخواهیم داد

که مارا محاصره کنند

دروازه‌های ما اگرچه بسته ، بنظر می‌آیند

تنها طغیان مارا مهار کرده‌اند

آنان بخودی خود باز خواهند شد .

(صدائی ازدوردست)

گوش فراده

این صدای افیدیوس است .

می‌شنوی که او با ارتش از هم گسیخته توجه می‌کند .

آنان به نبرد ادامه می‌دهند .

مار کیوس -

صدای آنان مارا از اوضاع باخبر خواهد کرد .

لاریوس -

نردبامها .

آنان نمی‌ترسند . آنان بسوی مامی آیند .

مار کیوس -

سپرهایتان را روی قلبها بگذارید و بجنگید

پاقلبهائی محکمتر از سپرها بجنگید .

پپس ، تیتوس شجاع

هرگز انتظار نداشتم که این گونه حقیر شویم
از خشم عرق کرده ام
به پیش مردان
اگر کسی از شما عقب نشیند
من او را يك ولشینی خواهم پنداشت
و آنچنان کسی طعم شمشیر مرا خواهد چشید
(طبل هشدار ، رمی ها بسختی درهم کوبیده شده اند ، مارکیوس دوباره
ناسزاگویان وارد می شود .)

مارکیوس -

ای تمامی بیماری ها گرمای جنوب بر شما
ای مایه شرمساری رم
ای گله ی
ای طاعون و دمل ارزانی شما
تا آنکه بگند آلوده شوید
آنچنان که پیش از آنکه بدنهایتان دیده شود
بوی گندتان بمشام رسد
و آنگونه که هر يك دیگری را باوزش بادهای دور ، آلوده کند
ای ارواح اردك صفت
که در قالب انسان جا گرفته اید
چگونه می توانید
از بردگانی بگریزید که بوزینگان نیز بر آنان غالبند!
ای خدای جهنم ، ای جهنم !
شما ای پست هائی که بهنگام فرار زخمی شده !
پشت ها برنك سرخ و چهره های بی رنك

سرگردان و افلیج از بیم گریز

بر گردید و بجنگید

سو گند به آتش بهشت ،

که من دشمن را رها کرده

و باشما نبرد خواهم کرد

بیائید !

اگر شما پایداری کنید

ما آنان را بسوی زنهایشان عقب خواهیم راند

همانسان که آنان ما را بسنگرهایمان برگرداندند.

(طبل هشدار، ولشینها از دیوارها بالامی آیند و مارکیوس تا دروازه آنان

را به عقب می راند)

دروازه ها باز شده اند ؛ حال زمان آن رسیده است

که دلیری خود را آزمون کنید

اقبال آنان را بروی دلیران گشوده است

نه بروی فراریان

بمن نگاه کنید و بدنبالم آئید .

(او از دروازه بیرون می رود)

سرباز اول- او دیوانه است ، اما من نیستم .

سرباز دوم- منم نیستم

(مارکیوس در درون شهر محاصره شده است)

سرباز اول- نگاه کن ! او را محاصره کرده اند .

(طبل هشدار همچنان می نوازد)

همه باهم - شرط می بندم ، کار مارکیوس تمام است .

(تیتوس لارتیوس دوباره وارد می شود)

لارتیوس - بر سر مارکیوس چه آمده است ؟

همه باهم - بی شك ، کشته شده است .

سرباز اول - اودشمنان را تعقیب کرد

با آنان از دروازه بیرون رفت

آنان دروازه را بستند

و او تنها در میان دشمن ماند

تنها ، بجنگ شهری رفت .

لارتیوس - آه ، سربازنجیب :

دلیری آگاهانه او ، از شمشیر ناآگاهش فزون تر بود و هر

که شمشیرخیم می گشت ،

او همچنان پایدار می ایستاد .

بکجا رفته ای مارکیوس ؛

بی غش ترین الماسها ،

- حتی به بزرگی قامت تو-

هرگز در ارزش یارای برابری با تو را ندارند .

تو سربازی که بدنبال قلب نور بودی . درنده و موحش ، آره

اما تنها بهنگام کوبیدن و ویران کردن

چون طبل میان تهی نبودی

و با چهره مردانه

و صدای رعد آسایت

دشمن را آنچنان میلرزاندی
که گوئی

همه‌ی دنیا به تب و لرز نشسته است .

(مارکیوس وارد می‌شود ، خون‌آلود و دشمن در پی او)

نگاه کنید .

سرباز اول -

آه ، این مارکیوس است .

لارتیوس -

یا او را بکناری بکشیم .

یاد رکناز او ایستاده و با او بمیریم

(آنان جنگ‌کنان وارد شهر می‌شوند)

ب -

خیابانی در کوریولی

(گروهی از رمی‌ها با غنائم وارد می‌شوند)

من این را بهرم خواهم برد .

رمی اول -

و من اینرا .

رمی دوم -

آه لعنتی ! من تصور کردم این نفره است .

رمی سوم -

آنان خارج می‌شوند ، صداها از دوردست بگوش می‌رسد . مارکیوس

و تیتوس لارتیوس همراه بایک شیپورچی وارد می‌شوند .

نگاهشان کن ، راهزنانی را که ساعات زندگیشان از یک دینار

مارکیوس -

شکسته‌هم برایشان بی‌ارزش تراست . کوسن ، قاشق‌های سربی

آهن قراضه ، گوهرهای بدلی که گورکن آنان را با کسانی که

بخود می آویزندشان در گور می کند .
آه ، این برده صفت ها
پیش از خاتمه‌ی کار به تاراج برخاسته اند!
آنان را متوقف کنید .
به گریه‌ی جنگ گوش فرادید!
در آنجا مردی است که من بیش از همه از او
نفرت دارم ، افیدیوس .
مردان رمی را از هم می درد
برخیز تیتوس دلیر
برخیز و با آنچه سرباز که نیازداری
شهر را حفظ کن
ومن با گروهی دیگر از آنان
بکمک کومینوس خواهم رفت .

لار تیوس - آه ای سرباز شجاع ، تو در خون غوطه وری

زخمت چنان سهمگین است
که به تو اجازه‌ی نبردی دیگر را نمی دهد .

هاریوس - مراستایش مکن

کار من تازه آغاز شده است .

خدا حافظ

خونی که من می ریزم ،

بجای آن که خطرناک باشد ، مرهم است .

حال می روم تا با افیدیوس بجنگم .

لاریئوس -

مراحم الهه اقبالى

شامل حال تو

و جذب به اش گمراه کننده ی شمشیر دشمنان تو باد

مار کیوس شجاع

خوشبختی نصیب تو باد . .

فرشته ی بخت رفیق تو نیز باد

و تو از زمره ی یاران او باشی

خدا حافظ

(مار کیوس خارج می شود)

آه عزیزترین مار کیوس

مار کیوس -

لاریئوس -

برو و شیپورت را در بازارها بصدادر آور

همه ی مقامات شهر را فراخوان

و قصد ما را با آنان در میان گذار .

ج -

تزدیک اردوگاه کومینیوس

(کومینیوس بحالت عقب نشینی با سربازان وارد می شود)

لحظه ای بیاسائید دوستان

مامانند رمی ما جنگیدیم .

نه احمقانه برجای ایستادیم و نه بزدلانه گریختیم .

باور کنید

که آنان دیگر باره بر ما خواهند تاخت .

کومینیوس -

بهنگامی که می‌جنگیدیم ،
بادبگوش من
صدای دوستانم را رسانید.
آه خدایان رم !
ما و آنان را بسوی پیروزی
راهبر باشید

تا هر دو ارتش ما ،
با تبسم بایکدیگر دیدار کنند
و تا ما ، به سپاس
قربانیانی بدرگاهتان پیشکش داریم .
(قاصدی وارد می‌شود)
چه خبری آورده‌ای ؟

کومینیوس -

مردم کوربولی محاصره را شکسته‌اند
و با مارکیوس و تیتوس می‌جنگند
من دیدم که مردان ما به سنگرها عقب نشستند
و آنگاه بسوی شما آمدم

قاصد -

شاید این حقیقت داشته باشد
اما حقیقتی ناخوشایند است
چه زمانی اتفاق افتاد ؟

کومینیوس -

بیش از يك ساعت قبل
نباید بیش از يك ميل با ما فاصله داشته باشند. صدای طلب‌هایشان
را لحظه‌ای پیش شنیدیم. چگونه رسیدن صدا از این فاصله يك
ساعت وقت می‌گیرد و تو چرا اخبار را چنین دیر بمامی رسانی ؟

قاصد -

کومینیوس -

قاصد -

پیشتر اولان ولشینی

مراتعیب کرده

ووادارم نمودند که بارها بدور خود بچرخم و گرنه من می باید

نیمساعت زودتر اینجا می رسیدم .

(مارکیوس وارد می شود)

این کیست

کومینیوس -

که بنظر می رسد ، پوست از تنش جدا کرده اند .

آه خدایان آسمانها !

اونشان از مارکیوس دارد

ومن او را بدین گونه

پیش از این نیز ، بارها دیده ام .

دیر رسیدم ؟

مارکیوس -

اگر چوپان رعد را با شتاب صدای طبلی کوچک تصور کند ،

کومینیوس -

من نیز در شناسائی صدای تو ، در بین صدای تمامی مردان ،

اشتباه خواهم کرد .

دیر رسیدم ؟

مارکیوس -

آری ، اگر بخون خود

کومینیوس -

- ونه بخون دیگران -

آغشته آمده ای ، دیراست .

آه ، بگذار ترا در آغوش کشم

مارکیوس -

در لباس رزم

عاشقانه و از صمیم قلب

سرشار از شوق

بگونه‌ای که در روز عروسیم از شوق سرشار می‌شدم، در زمانی که شمع‌ها تا آخر می‌سوختند .

کومینیوس - آه ، ای نجیب‌ترین رزمندگان، تیتوس لارتیوس چگونه است ؟

مارکیوس - بگونه‌ی مردی که محکومین را مجازات می‌کند :

پاره‌ای رام محکوم بمرگ و پاره‌ای رام محکوم به تبعید کرده با بخشندگی

گروهی را آزاد کرده و گروه دیگر را تهدید می‌کند او کوریولی

را بنام رم تسخیر کرده است ، بگونه‌ای که فرد سگ‌تازی را

بقلاده افکنده و گاه‌وی را - هر گاه بخواهد - رهامی کند .

کومینیوس - کجاست آن برده که گفت ترا به سنگرها عقب رانده اند .

کجاست ؟ صدایش بزنید .

مارکیوس - رهایش کن

او حقیقت را گفته بود

اما در مورد این آقایان

اداریان، نه رزمندگان

آنان باید در پشت تریبون‌ها می‌ماندند

هیچ موشی از گربه ، آن گونه که آنان

از مردانی پست تر از خود گریختند ، نمی‌گریزد .

کومینیوس - اما ، تو چگونه به این جا رسیدی ؟

مارکیوس - آیا ، حال زمان قصه گفتن است ؟

من فکر نمی‌کنم

دشمن کجاست ؟

آیا تو بردشمن غلبه کرده‌ای ؟

اگر نه ، چرا تا زمانی که مغلوبشان نکرده‌ای ، ایستاده‌ای ؟

کومینیوس- مارکیوس ،

مادر شرایط بسیار بدی جنگیده ایم

عقب نشسته ایم

اما ، دوباره برای پیروزی خواهیم جنگید .

مارکیوس- نقشه‌ی جنگی آنان چیست می‌دانی ؟

بهترین رزمندگان را در کدام سوی قراردادده‌اند ؟

کومینیوس- مارکیوس ، فکر میکنم انتی‌یات‌ها، بهترین رزمندگان‌شان را که

اوفیدیوس رهبری می‌کند

و امید آنان می‌باشند

پیشقراولان سپاهند .

مارکیوس- من از تو تقاضا دارم

بخاطر نبردهائی که باهم جنگیده ایم

بخاطر خون هائی که باهم ریخته ایم

و بخاطر دوستیمان

مرا در برابر اوفیدیوس و انتی‌یات هایش

قرارداد .

درنگ مکن

بگذار فضا را با صدای شمشیرها و نیزه‌هایمان

پر کنیم ،

و بخت خود را دوباره بیازمائیم .

کومینیوس- اگر چه ، آرزو داشتم

ترا بحمام بفرستم تا بیاسائی و خون از پیکرت بزدائی

اما هرگز جرأت بر آورده نکردن خواسته‌ات را ندارم.
از سر بازان هر کدام را که می‌خواهی انتخاب کن .
مارکیوس - آن گروه را که پیش از همه تمایل به جنگیدن دارند. اگر کسی این
چنین در اینجا هست .

آه ، تصور عدم وجود چنین کسی
در میان شما ، خود گناهی بزرگ است
کدامیک از شما ، رنگی را که من با آن
آغشته شده‌ام ، دوست دارید ،
اگر کسی از میان شما ، از صدمه دیدن کمتر از رسوائی می‌ترسد ،
اگر تصور می‌کند که مرگ شرافتمندانه
بتر از زندگی خفت بار است ؛
اگر فکر می‌کنید که کشور شما با ارزش تر از شماست
شمشیرهای خود را تکان داده
و بدنبال من ، مارکیوس ، بیایید

(همه فریاد بر آورده و شمشیرها را تکان می‌دهند ، مارکیوس را روی دست
بلند کرده و کلاه‌هایشان را از بهوا پرتاب می‌کنند)

آه خدای من !

از من شمشیری بساز !

چه نمایش زیبایی

کدامیک از شما برابر چهارولشینی نیست ؟

هریک از شما ، به تنهایی

قادرید در برابر آفیدیوس بزرگ بایستید

سپرهایتان بسختی سپر اوست
 من از شما سپاسگزارم ،
 اما باید تنها گروهی از میان شما انتخاب کنم .
 دیگران بامن ، در زمانهای آینده خواهند جنگید
 بهنگامی که نیازی بجنگیدن باشد
 به پیش دوستان من !
 و چهارتن از میان شما
 آنان که لیاقت خود را ثابت کنند
 سرداران من خواهند بود .
کومینیوس - پراکنده شوید
 و خود را نشان دهید
 همه‌ی ما ، پیروزی را یکسان باهم تقسیم خواهیم کرد .
 (همه‌خارج می‌شوند)

۵ -

در کنار دروازه‌های کوریولی

(تیتوس لارتیوس ، که نگهبانی در کنار دروازه گمارده است ، باطبل و شیپور بطرف کومینیوس و کاپوس مارکیوس که بایک افسر ، سایر سربازان و یک پیشقراول وارد می‌شوند ، می‌رود .)

لارئیوس - از دروازه‌ها مراقبت کنید ، وظیفه‌تان را فراموش نکنید
 بهمانگونه که دستور دادم ، عمل کنید
 اگر پیغامی فرستادم ، آنان را که گفته‌ام

بكمك ما بفرستيد

بقیه اینجا از دروازه‌ها مراقبت کنید .

اگر ما در میدان مغلوب شویم

شهر را از دست خواهیم داد .

بمن اعتماد کنید .

افسر -

برو . و دروازه‌ها را در پس ما ، ببند .

لارتیوس -

راهنما ، بیا و ما را بسوی اردوی رمی‌ها هدایت کن .

(همه بیرون می‌روند)

- ۵ -

در میدان رزم

(نعره‌های جنگی ، مارکیوس و آفیدیوس از دو جهت مخالف وارد می‌شوند)

من جز تو با کسی نمی‌جنگم

مارکیوس -

چه از تو بیشتر از همه‌ی پیمان‌شکنان نفرت دارم .

مايک اندازه : از یکدیگر متنفریم

آفیدیوس -

هیچ شیطانی در آفریقا نیست

که من از او بیش از شهرت حسد برانگیز تو نفرت داشته باشم .

بگذار نخستین کس از ما ، که بخاک درمی‌افتد .

مارکیوس -

در بند اسارت دیگری بمیرد

و نفرین خدایان از آن پس ، بر او باد .

اگر من گریب ختم . مارکیوس

آفیدیوس -

مار کیوس-
مرا چونان خرگوشی صید کن.
درسه ساعت گذشته ، تولوس
من به تنهایی در میان دیوارهای کوریولی تو
جنگیدم

و بر هر کس که دلم خواست ، زخمی زدم
و خونی که بآن آغشته‌ام ، خون من نیست
بخشم آ

و تمامی نیرویت را ببازوانت سپار.

آفیدیوس-
حتی اگر تو هکتور بودی
- پهلوان پرغرور زمان اجدادت -
من از تو نمی‌گریختم.

(آنان مبارزه می‌کنند ، گروهی از ولشینی‌ها بکمک آفیدیوس می‌آیند)

غیور امانه دلیر

من از یاری شما شرم‌منده و متنفرم.

(همه خارج می‌شوند)

- 9

اردوی رمیها نزدیک کوریولی

(هشدار صدای طبل بازگشت بگوش می‌رسد. از یک سو کومینیوس بارمیها
واز سوی دیگر مارکیوس که بازویش را بگردن آویخته وارد می‌شوند)

کومینیوس - اگر من درباره‌ی کار امروز باشما سخن بگویم

شما باور نخواهید داشت
 امامن گزارش کار را به سناتور ها ارائه خواهم کرد
 که بادیگان اشک بار ، لبخند بر لبانشان جاری گردد
 گزارش را درجائی ارائه خواهم کرد ،
 که تمامی نجیب زادگان از شنیدن آن شانه ها را بالا انداخته
 اما از تعجب سخت خواهند لرزید .
 درجائیکه بانوان با وحشت ، مرابادامه دادن ترغیب خواهند کرد .
 درجائیکه ، آنان که همانند بی سروپایان پست از شرف شما
 نفرت دارند ، با وجود تنفرشان
 خواهند گفت :

خدایان را سپاس می گوئیم
 که رم این چنین سربازانی دارد .
 اما با وجود اینکه قبلا شما شادمانی تان کامل شده است ،
 شادمانی هنوز بی پایان نرسیده است .

(تیتوس لارتیوس با مربازانش وارد می شود)

آه سردار

لارتیوس -

توسن های بادپا اینجا هستند

وما تنها زین و برگهائیم

اگر شما دیده بودید

بس است ، بس است ،

مارکیوس -

مادر من که حق دارد خون و پوست خود را ستایش کند

مرا با ستایش آزرده می کند

من کاری همانند تو انجام داده‌ام
یعنی ، برای پیروزی کوشیده‌ام
و مانند تو

انگیزه‌ی تمامی کوشش‌هایم
عشق به کشورم بوده است ،
و هر که کوشیده است
کاری را کرده است که من کرده‌ام .

کومینیوس -

تو نباید

شکوه‌مندی کاری را که کرده‌ای
پنهان کنی

رم باید ارزش خویش را بداند
این ریاکاری است
دزدی است

واز خیانت چیزی کم ندارد
که تو آنچه را که کرده‌ای ، پنهان کنی
وساکت بمانی

چرا که ، نمی‌خواهی زبان به مدحت گشایند
این حقارت است

من از تو استدعا دارم
بخاطر آنچه که هستی ، نه بخاطر پاداش
بگذار درباره‌ی آنچه که کرده‌ای
باسربازان سخن گویم .

من زخم برداشته‌ام

مار کیوس -

وزخمهای من ، بهنگام بخاطر آوردن جنگ
به سوزش شدید گرفتار می شوند .

چرا نباید ، **کومینیوس** -

آیا باید آنان از ناسپاسی دچار تعفن گردند
و بسوی نیستی روند؟

از تمامی اسبها که به غنیمت گرفته ایم
- و اسبهایی که اصیل ترین اسبها هستند -

و از تمامی غنائمی که در میدان و در شهر بدست آورده ایم
مایک دهم را به تو واگذار میکنیم
و تومی توانی بدلخواه ، قبل از توزیع عمومی غنائم -
هر آنچه را که می خواهی انتخاب کنی .

سردار ، از تو سپاسگزارم **مارکیوس** -

اما من نمی توانم قلباً

رشوهای را که به شمشیرم می دهید ، قبول کنم .

پیشنهاد شمارا رد می کنم

بیشتر مایلیم که سهمی برابر آنان که

تنها شاهد جنگیدن من بودند ، داشته باشیم .

(قریادی همگانی و دیرپا «مارکیوس - مارکیوس» برمی خیزد . سربازان

کلاههای خود را بهوا پرتاب می کنند کومینیوس و لارتیوس سر برهنه

برمی خیزند)

بگذارید شیپورهائی که بصدا در میآورید

هرگز ، دوباره بصدا در نیابند !

اگر طلبها و شیپورها در میدان نبرد
تنها صدای حاکم باشند
شهرها و قصرها چیزی بجز ریا و دروغ نخواهند بود .
هنگامیکه فولادها مانند کرم های ابریشم نرم میشوند
از آنها سپرهای جنگی بسازید .
من سخنی دیگر نمیگویم
چرا که ، هنوز خون را از روی بینی ام ، نز دوده ام
- آنچه که دیگران در آرامی زدودند -
شما مرا با مدحهای دروغین تحسین می کنید ،
بگونه ای که انگار من آرزومی کنم
خود را از نخستین آمیخته با دروغ
انباشته سازم

کومینیوس

تویی حد افتاده و فروتنی
نواز شهرت بجایت ، بیش از آنکه
سپاسگزار باشی ، خشمگینی
ما ، آنانکه ترا از صمیم قلب
می شناسانیم ،
اگر ما را رها کنی
و اگر با خود خشمگین باشی
همانند کسی که قصد آزار خود را دارد
ترا بزنجیر خواهیم کشید
تا نتوانیم با تو در ایمنی بیشتری

سخن گوئیم
آنچه باماهست ، برهمگان روشن باید بود
کایوس مارکیوس بدست آورنده‌ی همه‌ی افتخارات این جنگ
است .

وبخاطر این پیروزی ، من اسب شریف خودم را
باتمامی تجهیزات ووسائل ،

بوی می‌بخشم

واز این زمان ببعده

برای آنچه که در برابر دروازه‌های کورپولی
انجام داده‌است ،

باهمه‌ی افتخارات ارتشی

وی را کایوس مارکیوس کریولانوس ،
خواهیم خواند .

باشد که او از این نام همواره شرافتمندانه پاسداری کند .
(هلله . صدای شیپور و طبل‌ها)

همگی - کایوس مارکیوس کریولانوس ،

کریولانوس - حال من می‌روم

تاغبار از سرور و بزدایم

وهنگامی که صورت از غبار زدوده شد ،

شما خواهید دید که آیا از شرمساری سرخ شده‌ام یا نه .

اگرچه ، از شما سپاسگزارم

حال اسب تازه‌ام را خواهم راند

وهمواره تا آنجا که در توان دارم ، نشان خواهم داد ،

که شایسته نام جدیدم می‌باشم

به چادر مایا - کومینیوس-

در آنجا ، قبل از آنکه باستراحت پردازیم ،

به‌رم درباره‌ی پیروزیمان

مکتوبی خواهیم فرستاد .

وتو ، تیتوس لارتیوس

به کوریولی بازگرد و رهبران آن شهر را ،

به‌رم نزد ما فرست

تاما عهدنامه‌ای برای صلح ،

بگونه‌ای که منافع هر دو شهر را حفظ می‌کند ،

تنظیم کنیم .

لارتیوس - بلی ، سردار - چنین خواهم کرد .

کریولانوس - خدایان مرا بریشخند گرفته‌اند

من که بتازگی بزرگترین هدایا را دریافت داشته‌ام ، ناگزیرم

که از سردارم تقاضای مرحمتی کنم .

کومینیوس - بگو ، هرآنچه می‌خواهی ، چه می‌خواهی ؟

کریولانوس - چندسال از این بیشتر ، من در کوریولی

زندگی می‌کردم

در خانه‌ی مردی فقیر

و او بامن بسیار مهربان بود .

اینک او در میان زندانیان است ، اونام مرا صدازد

امادر آن هنگام افیدیوس را دیدم

وخشم من برا احسانم غلبه کرد

حال از شما تقاضا دارم

که میزبان فقیر مرا آزاد کنید.

کومینیوس - درخواستی بزرگ!

حتی اگر وی قاتل پسر من بود .

همانند باد می باید آزادمی شد .

تیتوس وی را به کریولانوس تحویل ده .

لاریوس - نام وی چیست ؟ مارکیوس .

کریولانوس - به ژوپیتر سوگند ، که نام وی را فراموش کرده ام .

آه چه خسته ام

حافظه ام نیز خسته است

آیا در این جا شراب می توان یافت ؟

کومینیوس - بیائید بچادرهایمان برویم

خون بر چهره ی تو خشکیده است

حال زمان مرحم نهادن بر زخم های

تو فرارسیده است .

پیا!

(آنها بیرون می روند)

ز -

اردوی ولشینی ها

(پیش در آمدن . شیپورها ، تولوس آفیدیوس خون آلود بادویا سه سرباز

وارد می شود)

افیدیوس -

شهر فتح شده است .

سرباز اول -

آنها شهر را با شرایط ویژه ای دوباره بخواهند داد .

افیدیوس -

شرایط ؟

ایکاش من یک رمی بودم ، چه آنچنان که هستم

نمی توانم یک ولشین باشم . شرایط ؟

چه شرایطی می توانیم انتظار داشته باشیم

ما گروهی که بدنبال بخشش می رویم .

پنج بار ، مارکیوس ، باتو به نبرد برخاسته ام

و پنج بار تو بر من غلبه کرده ای

و گمان می برم که به نبرد ادامه خواهیم داد ،

همان گونه که بخوردن .

به مقدسین سوگند

اگر دوباره اورا رویاروی خویش بینم

یا او مرا ، یا من اورا خواهم کشت ،

آرزوی من ، شرف خود را از دست داده است .

در گذشته آرزو داشتم تا در شرایط مساوی

اورا از میان بردارم

شمشیر در مقابل شمشیر

اما حال تنها آرزوی من از میان برداشتن اوست .

اگر بتوانم ، باخشم و با مکر نیز اورا

از پای در خواهم آورد .

سرباز اول -

بی شک او شیطان است

آفیدیوس-

گستاخ تر ، امانه چندان زیرك

شجاعت من زهر آگین گردیده است ،

اگر بگذارم وی این چنین بیالایدش .

برای مارکیوس دوباره شجاع خواهم شد

نه خواب نه محراب

برهنه یا بیمار

نه بارو و نه معبد

نه در هنگام دعای کشیش و نه قربانی

هیچ عاملی ، حتی امتیازاتی که بمانی دهند

هیچ يك نمی تواند تنفر من از مارکیوس

را کاهش دهد .

من او را حتی در خانه‌ی خودم

در تحت حمایت برادرم

در تحت حمایت قانون

و حتی هنگامی که میزبان باشم

خواهم یافت .

و دستهای خشمگینم را

در قلب او خواهم شست .

حال به شهر بازگرد ،

و بین چگونه شهر را اداره می کنند

و چه کسانی را به رم بعنوان

گروگان خواهند فرستاد .

سرباز اول- آیا شما خود به رم نخواهید رفت ؟

افیدیوس- در کنار بیشه‌ی سرو منتظر من هستند

دعای من به همراه تو باد

در جنوب آسیای شهر

برای من خبر بیاور

که دنیا چگونه می‌گذرد

تا من خود را، با سرعت گذرش

تطبیق دهم .

سرباز اول- بلی سردار من .

(آنها بیرون می‌روند)



پرده‌ی دوم

پرده‌ی دوم

بازی اول

رم-یک مکان عمومی

(نماینده‌گان ، بروتوس و سی‌سینیوس وارد می‌شوند)

بروتوس - شنیده‌ام که کاهنان امروز صبح پیامی از میدان جنگ در یافت داشته‌اند .

سی‌سینیوس - روحانیون به من بیش از تو اعتماد ندارند .

بروتوس ، اما می‌دانم که خبرهای بدی دریافت داشته‌اند .

بروتوس - سی‌سینیوس چرا ، لزوماً بد ؟

سی‌سینیوس - چه ، یاولشین‌ها پیروز شده‌اند که در این صورت بر رم حاکم خواهند شد و یا کایوس مارکیوس پیروز شده است ، که در این صورت نیز وی حاکم رم خواهد بود .

بروتوس - آری راست می‌گوئی . آه ، مننیوس اگر پیا دارد می‌آید .

(مننیوس وارد می‌شود)

- منیوس -** اوضاع چگونه است ، چوپانهای گله‌ی رنجبران ؟
- سیسینیوس -** در سواحل رود تیر ، کمبود غذا وجود دارد ، اما بنظر می‌رسد که تو پیامهائی دریافت داشته‌ای .
- منیوس -** آری از جانب کایوس مارکیوس ، اما شما او را دوست نمی‌دارید بمن بگوئید گرگ چه را دوست دارد ؟
- سیسینیوس -** بره .
- منیوس -** آری ، شما نیز می‌خواهید مارکیوس شریف را آنچنان که رنجبران دوست می‌دارند ، از هم بدرید .
- پروتوس -** آری او بره است که همانند خرس می‌غرد .
- منیوس -** نه او خرسی است که مانند بره‌ای زندگی می‌کند . می‌دانید در شهر شما را چگونه قضاوت می‌کنند ؟
- یعنی ما مردم طبقه‌ی بالا چگونه شما را قضاوت می‌کنیم ؟
- پروتوس -** خوب ، امروز صبح چگونه درباره‌ی ما قضاوت کردید ؟
- منیوس -** يك جفت ریاکار ، وحشی ، علفهای هرزه‌ی بی‌وطنی که حتی لیاقت آبجو بردن برای زنهای ماهیگیر را نیز ندارند .
- سیسینیوس -** آه - کوتاه بیائید ، ما شما را می‌شناسیم .
- منیوس -** شما نه تنها مرا نمی‌شناسید ، حتی خود را و هیچ چیز دیگری را نمی‌شناسید .
- پروتوس -** (روبه سیسینیوس در حالی که صحنه را ترك می‌کند.)
حال روشن است که چه خبر شده است .
- مارکیوس فاتح شده است ، در غیر این صورت این مرد نمی‌توانست این گونه گستاخ باشد .
- (ولومینا ، ویرجیلیا و والریا وارد می‌شوند)

- مننیوس -** کجا می‌روید ، نجیب‌ترین بانوان .
- ولومینا -** مننیوس شریف ، پسر در راه است و ما بسیار عجله داریم .
- مننیوس -** مارکیوس بخانه می‌آید ؟
- ولومینا -** آری و بالاترین افتخارات را به همراه خود می‌آورد .
- مننیوس -** مارکیوس بخانه می‌آید !
- ولومینا و ویرجیلیا -** آری ، این حقیقت دارد .
- ولومینا -** این نامه‌ای است که او فرستاده ، سناو همسرش نیز نامه‌ای از او دریافت داشته‌اند و فکر میکنم برای تونیز در خانه نامه‌ای باشد .
- مننیوس -** نامه‌ای برای من ؟
- ویرجیلیا -** آری نامه‌ای برای تو ، من آن مکتوب را دیده‌ام .
- مننیوس -** نامه‌ای برای من ؟ این نامه مرا برای هفت سال سالم نگاه خواهد داشت و من بر چهره‌ی پزشکم تف خواهم انداخت . اما ، آیا او زخمی بر نداشته است ؟ معمولا او زخمگین بخانه برمی‌گردد .
- ویرجیلیا -** آه ، نه ، نه ، نه .
- ولومینا -** آه ، او زخم برداشته است و من بدین سبب از خدایان سپاسگزارم .
- مننیوس -** اگر زخمایش سهمگین نباشد ، من نیز خدایان را سپاس خواهم گفت . آیا او برای ما پیروزی بارمغان می‌آورد ؟ اگر چنین است ، زخمهایش بر ازنده‌ی اویند .
- ولومینا -** آری ، او زخم بر ابرو دارد مننیوس ، و برای سومین بار باتاجی از برگهای بلوط به خانه بازمی‌گردد .
- مننیوس -** آیا او به آفیدیوس درسی فراموش نشدنی داده است ؟

ولومینا- تیتوس لاریوس نوشته است که آنان رویاروی به نبرد پرداختند، اما آفیدیوس فرار نمود .

منیوس - آری کاپوس مارکیوس مردی نیست که بتوان بر او غلبه کرد، نه بانامی صندوق‌ها در کوریولی و نه بانامی پولهایی که در صندوق‌ها نهفته است . آیا این به سناگزارش شده است ؟

ولومینا- خانمها ، ما باید برویم . آری ، آری ، آری سنانامه‌ای از سرداران سپاه دریافت کرده است که در آن کلیه‌ی اعتبار متع کوریولی به فرزندم داده شده است .

منیوس - عالی است ! کجای پیکرش زخم برداشته است ، بانوان

ولومینا- شانه و بازوی چپ . هنگامی که در انتخابات شرکت کند ، زخمهای بسیار دارد تا به مردم نشان دهد .

در نبرد باتار کوئین وی هفت زخم برداشت .

منیوس - یکی برگردن و دوزخم برران ، تا آنجا که می‌دانم او نه زخم برداشته است .

(صدای شیپورها)

منیوس - آنان دارند می‌آیند .

ولومینا- از گام صدای او

زمین از ترس و از خوشی ، هردو ، می‌لرزد

بسیاران ، دیگر بسیار نیستند

بهنگامی که پیروز به‌خانه بازمی‌گردد .

(کومینیوس و تیتوس وارد می‌شوند و در میان آنها کریولانوس باتاجی از برگ بلوط برسر)

جارچی - همه آگاهی داشته باشید
که کایوس مارکیوس نبرد خود را به تنهایی جنگید .

در میان شهر پر حفاظ کوریولی
هم از این روست که نام و لقب او
از این پس کریولانوس خواهد بود .

مننیوس - بهرم خوش آمدی ، کریولانوس !
کریولانوس - آه ، خواهش می کنم ، ستایش بس است .

کومینیوس - آه نگاه کنید ، مادر تان .

کریولانوس - آه !

(بسوی مادرش می رود)

آه مادر می دانم که تو برای پیروزی من
بدرگاه تمام خدایان دعا کردی .

(او در مقابل مادرش زانومی زند)

ولومینا - نه ، برخیز ، سرباز . کایوس عزیزم

مارکیوس ارزشمندم

و آن لقب چه بود فرزندم ، که حال باید ترا بدان بنامم .

آه ، آری ، کریولانوس .

اما ، آه ، همسرتو ؟

کریولانوس - سلام ، سکوت گرامی من !

آیا ، تومی خندیدی ، اگر من درون تابوتی بخانه باز می گشتم

که حال پیروزمندانه بساز گشته ام ، اینسان می گریی ؟

بیوه زنان در کوریولی ، چشمانی اشک آلود دارند ،

ومادرانی که بی‌فرزند مانده‌اند .

منیوس - حال ، خدایان تاج بر سر تو می‌نهند .

کریولانوس - توهنوز زنده‌ای ؟ (به‌والریا) مرا ببخش !

منیوس - صدها هزار خوشامد ! من می‌توانم گریه کنم و می‌توانم بخندم .

من هم سنگین و هم سبک هستم .

خوش آمدی !

رم باید شما سه‌تن را پرستش کند .

اما حتی حال نیز ، مادر اینجاد رختانی کریه و ترش داریم که هیچ

مقدار پیوند زدن نیز ،

آنان را بمذاق شما شیرین نخواهد کرد .

کومینیوس - پیرمرد تغییری نگرده است .

کریولانوس - هنوز هم منیوس پیر است ، هه ؟

(به‌ولومینا و ویرجیلیا)

دستهایتان را بمن بدهید !

و شما نیز .

ولومینا - من زنده مانده‌ام تا بحقیقت پیوستن رویاهایم را بینم .

توتنها یک آرزو داشتی

و اکنون رم این آرزوی ترا برآورده خواهد ساخت .

کریولانوس - مادر خوب من

من ترجیح می‌دهم که برده‌ی آنان باشم

بگونه‌ای که خود می‌خواهم

ناسرور آنان

بگونه‌ای که آنان می‌خواهند .

کومینیوس - بسوی کاخ !

(همه خارج می‌شوند مگر نمایندگان)

سیسینیوس - چه‌نمایشی !

گوئی خدا بزمین بازگشته است !

باور کنید ، اوبزودی زود بعنوان حاکم رم برگزیده خواهد شد.

بروتوس - برای ما ، این ، خدا حافظ خواهد بود .

سیسینیوس - ماموریت وی شکست دادن ولشین‌ها بود نه چیز دیگر . اما این

درست بماند اینست که از گرگ بخوامی روباهی را از مرغانی

براند و بهمین قانع باشد . او کوریولی رافتح کرده‌است .

بروتوس - و با اینکار ولشین‌ها ، سالیان سال

بامابه‌نبرد خواهند پرداخت .

سیسینیوس - حال ، گوش کن ، چگونه دریک شهر سرمست از پیروزی ،

فریادهای ستایش از این مردبی قانون طنین می‌افکند !

امروز هر سراجی به‌زنش خواهد گفت که :

کوریولی را بپاداش باوداده‌اند .

و چگونه او جائی برای سه یا چهار نجیب‌زاده در شرابخانه‌ی خانه‌اش

خواهد یافت ؟

تمامی مسئله اینست

تمامی آنچه آنان می‌خواهند بدانند .

وما از دست رفته‌ایم .

بروتوس - از سوی دیگر

اوقوانین هربازی را که آغاز می کند ، می شکند .
شنیده ام که اگر خواهان حکومت باشد ، بگونه ی مرسوم در بازار
سخن نخواهد گفت .

یعنی به جامه ای مندرس در نخواهد آمد و یازخمهایش را ب مردم
نشان نخواهد داد .

او معتقد است این بمنزله ی گدائی آراء است . اما اگر چنین کند
بی شك پیروز خواهد شد .

سیسینیوس - پس امیدوارم که او

تا آخرین لحظه ، این اعتقاد مغرورانه را ،
دنبال کند .

(قاصدی وارد می شود)

بروتوس - چه پیامی داری ؟

قاصد - شما به کاخ مرکزی فراخوانده شده اید .

همه تصویری کنند که مارکیوس حاکم خواهد شد .

من توده ی انبوهی از مردم را دیدم که برای دیدن او صف
آراسته اند

کرها برای دیدن وی و کورها برای شنیدنش .

زنان دستکش هایشان را برای وی تکان می دهند .

دختران جوان شالهایشان را از هم می درند و به پای او
می ریزند .

نجیب زادگان ، چنانکه گوئی وی هم پایه ی ژوپیتر شده است .

در مقابل وی سر تعظیم فرومی آورند .

وتوده مردم برای وی دست می‌زنند .
من هرگز چنین شور و حالی ندیده بودم .

بروتوس - به کاخ برویم .

(همه بیرون می‌روند)



پرده‌ی دوم

بازی دوم

رم - مقر حکومت

(خدمتکاران بالشچه‌ها را بر زمین می‌گذارند)

اولین خدمتکار - بشتابید ، بشتابید ، آنان بزودی باینجا خواهند رسید .

برای پست حکومت چند نفر داوطلب هستند ؟

دومین خدمتکار - می‌گویند ، سه نفر ، اما همه فکرمی‌کنند که کریولانوس ، پیروز خواهد شد .

اولین خدمتکار - مرد خوبیست ، اما بسیار مغرور است ؛ واز توده مردم نیز زیاد خوشش نمی‌آید .

دومین خدمتکار - مردان بزرگ بسیاری بوده‌اند که بیش ازوی از مردم دلجوئی کرده‌اند ، اما مردم را نیز دوست نداشته‌اند . وپاره‌ای بوده‌اند که مردم عاشق آنان بوده‌اند ، بدون اینکه علت این عشق را بدانند . بعبارت دیگر هنگامی که مردم کسی را دوست می‌دارند

نمی‌دانند چرا و هنگامی که از کسی متفکر هستند نیز علت تنفر را نمی‌دانند. در نتیجه اگر کریولانوس باین مسئله که اورادوست دارند یا از وی متفکرند اهمیتی نمی‌دهد، این نشانه‌ی هوش سرشار اوست. آنها دارند می‌آیند.

(کومینیوس، حاکم، منیوس. کریولانوس، سناتورها، سیسینیوس و پروتوس وارد می‌شوند)

منیوس - حال که اختلاف مابا ولشین‌ها پایان گرفته است اولین مسئله‌ای که باید در جلسه دوم سنا مطرح گردد، ستایش مردی است که بر آنان غلبه کرده است.

بخاطر رم، سروران اجازه دهید تا حاکم فعلی و سردار سپاه در باره شجاعت و شهامت بی‌مانندی که کایوس مارکیوس کریولانوس در این جنگ از خود نشان داده است سخن بگوید.

سناتور - حاکم، سخن بگو، و نیازی نیست که سخت اندک باشد.

نمایندگان، گوش فرادهید و هم‌اکنون، در این مجلس مردم، برای تصویب آنچه مطرح می‌شود، بگفتگو پردازید.

سیسینیوس - مادر اینجا دوستانه و با علاقه‌مندی گرد آمده‌ایم تا از موضوع سخن این مجلس حمایت کرده و از جانب رم افتخارات فراوان به او اعطا کنیم.

پروتوس - و این حمایت چندین برابر خواهد شد اگر وی بخصوص، مردم کوچه و بازار را حرمتی بیشتر نهد.

منیوس - طرح این مسئله ضرورتی نداشت،

بتر بود که اصلاً سخن نمی‌گفتی

حال گوش فرادهید :

کومینیوس سخن خواهد گفت .

بروتوس - باکمال میل ،

اما این اخطار من

بیش از سرزنش توشایسته بود .

منیوس - او توده مردم شما را بسیار دوست می دارد ،

اما از وی میخواه که با آنان همخوابه گردد .

کومینیوس - سخن بگو .

(کریولانوس برمی خیزد و می خواهد مجلس را ترک کند)

بیا ، بیا ، بنشین .

سناتور - از شنیدن چیزهایی که از انجامش واهمه نداشته ای ، ترسی بدل

راه مده .

کریولانوس - مرا ببخشائید ، من ترجیح می دهم بمداوای زخمهایم پردازم

تادرباره زخم خوردنم سخنی بشنوم .

بروتوس - امیدوارم ،

سخن من ، شمارا به ترک مجلس

متمایل نکرده باشد .

کریولانوس - هرگز ، غالباً وقتی شیپورها توان نگاهداری مرا داشته اند ،

کلمات سبب گریزم گردیده اند .

از آنجائیکه تو مدح منی گوئی ، نمی توانی مرا آزار دهی .

اما درباره مردم تو

من آنان را اندازهای که شایستگی اش را دارند دوست می دارم .

منیوس - بیا و بنشین .

کریولانوس - هنگامی که زنگها بصدای در می آیند ،

من ترجیح می دهم که در آفتاب بنشینم و کسی سرم را نوازش دهد ،
تا آنکه بیهوده در این مکان بنشینم و به هیاهوی بسیار برای کاری
که نکرده ام ، گوش فرادهم .

(کریولانوس خارج می شود)

منیوس - می بینید ؛ چگونه مردی است ؛

او ترجیح می دهد که همه ی اعضایش را برای کسب افتخار از دست
دهد ؛ اما حاضر نیست کلامی درباره چگونگی بدست آوردن
آن بشنود .

ادامه بده ، کومینیوس .

کومینیوس - کلام من بی شک بسنده نیست .

در زمانی این چنین .

آنچه کریولانوس انجام داده است

نباید با سخنی سست

توصیف گردد .

در شانزده سالگی

بهنگامی که تا کارین در خیابانهای رم می تازید

او بجنگ وی رفت

با چانه ای بی ریش

مردی با انبوه سبیل بر پشت لب را

از شهر بیرون راند .

او در سنی که می توانست ،

نقش زنان را روی صحنه بازی کند
تاجی از برگ زیتون نصیب خود کرده است .
هنگامی که بمردی رسید ،
آتش هفده نبرد را تحمل کرده ،
و تمام شمشیرهای شجاعت را
ربوده بود .
کلام من نمی تواند
برای آنچه که او در گذشته و در کوریولی
انجام داده است ،
کلامی زیبنده باشد .
آنان را که سرکشی می کردند
وی بجای خویش نشاند
و باشجاعتش
نبردهای سهمگین را
برای بزدلان
به ورزشی شکوهمندانه تبدیل کرد
همانند نی‌ها در برابر کشتی‌های روان
صفوف جنگجویان در برابر شجاعت وی
سرفرود آورند .
او حربه‌ای خونریزست
که با هر حرکتش
فریادهای مرگ برمی‌خیزد .

به تنهایی وارد دروازه‌های مرگبار
شهر شد .

و بی هیچ کمک ، سلامت بازگشت
و با تجدید قوای ناگهانی
ضربه‌ای عظیم ، همانند شهابی .
بر کوریولی وارد ساخت .

مننیوس -

اوبی شک ، سزاوار افتخار است .

سناتور -

افتخاری که ما پیشنهاد می کنیم .
او غنائم جنگی را بدور افکند
بگونه‌ای که سایر مردمان

کومینیوس -

گردوغبار را از راه خویش می زدایند .

اورا صدا بزنید ، اورا صدا بزنید .

مننیوس -

کریولانوس را صدا بزنید .

سناتور -

(یکی از خادمان کریولانوس را بدرون می آورد)

کریولانوس ، سنا بایکپارچگی تمام

مننیوس -

ترا بحکومت برمی گزیند .

کریولانوس - من هنوز به سنا

زندگی خود و خدماتم را بدهکارم .

پس ، آنچه که می ماند .

مننیوس -

آنست که سخنی بامردم بگوئی .

کریولانوس - اجازه بدهید

که تشریفات را بدور افکنیم
من نخواهم توانست
دکمه های لباسم را باز کرده
برهنه بایستم
واز آنان بخواهم که بخاطر زخمهائی که برداشته‌ام مرا
انتخاب کنند
تقاضا دارم : مرا از این کار
معاف دارید !

سیسینیوس - آقا . مردم باید آنچه را که می‌خواهند ابرازدارند

و آنان خواستار برگزاری این تشریفات هستند .

منیوس - تقاضا دارم ، تشریفات و آداب و رسوم را محترم دارم و آنچه

را که حکام قبلی انجام داده‌اند ،

نه بیش . نه کم انجام ده .

کریولانوس - این نقشی است .

که بازی کردن آن مرا شرمسار می‌کند .

مردم باید ؛ آنچه را که می‌خواهند

بدون برگزاری این نمایش‌ها

انجام دهند .

بروتوس - آیا شنیدید چه گفت ؟

کریولانوس - فراروی آنان ایستادن و لاف زدن

من اینکار را کرده‌ام

و این بدون وجود من . امکان‌پذیر نبوده است .

نشان دادن جراحات التیام یافته

و گفتن این کلام که :

من باین جراحات آمده‌ام

دوستان من

تاشما را و ادار سازم به من رای دهید .

من اینکار را کرده‌ام .

بهتر است ، بحث را خاتمه دهیم

منیولس -

نمایندگان مردم ، بهتر است تصمیمی را که گرفته‌ایم با اطلاع

عموم برسانیم

و برای حاکم جدید

شرف ، افتخار و خوشبختی آرزو کنیم .

تمامی شرف و خوشبختی

سناتورها -

(سناتورها با کریولانوس خارج می‌شوند)

می‌بینی او چگونه می‌خواهد با مردم رفتار کند .

بروتوس -



پرده‌ی دوم

بازی سوم

رم - میدان بزرگ

(شهروندان وارد می‌شوند)

شهر وند اول - یکبار و برای همیشه ، اگر از ما بخواهد که باو رأی دهیم ،

مانمی توانیم از اینکار خودداری کنیم .

شهر وند دوم - دوست من ، اگر بخواهیم ، می‌توانیم .

شهر وند اول - بله ، ما قدرت اینکار را داریم ، اما این قدرتی است که قدرت

استفاده از آن را نداریم . چه اگر او زخم‌هایش را بمانشان داده

و با مادر باره‌ی نجابت و شجاعتش سخن گوید ، ما باید بگونه‌ای

قدرشناسی خود را ابراز کنیم ، او از ما جدا ناشدنی است .

شهر وند دوم - مانند گردن بایک غده‌ی بزرگ .

شهر وند اول - یعنی چه ؟

شهر وند دوم - گردن از تن جدا ناشدنی است ، حتی اگر زائده‌ای بزرگ داشته

باشد . زائده غرورگردن است .

شهر وندا اول - من هنوز عقیده دارم ، که اگر او منشی دوستانه تر داشت ، بهترین مرد روی زمین بود .

شهر وند دوم - او دارد می آید .

شهر وندا اول - در لباسی ساده ، همانگونه که قانون مقرر داشته است .

شهر وند دوم - بگذار ببینیم چه رفتاری دارد .

شهر وندا اول - بگذار صبر کنیم ، بایستند . آنگاه از کنار او می گذریم ، تك تك یا درستونهای دوو سه ، او مجبور است که از فرد فرد ما برای دادن رأی ، درخواست کند .

شهر وند دوم - البته اگر تمایل داشته باشد .

(کرپولانوس همراه بامننیوس اگرپها وارد می شود)

مننیوس - نه ، تو ، درست نمی گوئی .

تو می دانی که حتی : بزرگترین مردان نیز اینکار را کرده اند .

کرپولانوس - من چه باید بگویم ؟

خواهش می کنم ، خدای من .

زبان من به حلق من چسبیده است .

نگاه کن . بزخمهای من نگاه کن ،

من این زخمها را بخاطر خدمت به میهنم برداشته ام

بهنگامی که هر يك از شما حتی

از صدای طبلهای خویش

می گریختید .

مننیوس - خدای من ، نه

این گونه سخن مگو
با آنان نه درباره عقایدت ،
بلکه درباره کارهایت سخن بگو .
کریولانوس - بگذار آنان مرا فراموش کنند
همانسان که همواره
شرف و سپاسگزاری را فراموش کرده اند
آه ، همه ی آنان را بدار آویزید .

منیوس - رشته ها را پنبه مکن
از تو امتدعا دارم
با آنان سخن بگو ، و خواهش می کنم
منطقی سخن بگو .

کریولانوس - با آنان بگویم
که دست و رویشان را شسته
و دندانهایشان را تمیز کنند .
(منیوس بیرون می رود)
خوب ، اولین گروه می آید
خوب ، دوستان می دانید
من چرا اینجا ایستاده ام ؟

شهر وندا اول - بله ، می دانیم
بما بگو چه عاملی باعث گردیده است
که در اینجا بایستی ؟

کریولانوس - شایستگی ام .
شهر وندا اول - شایستگی ات ؟

کریولانوس - بله و نه تمایلیم ،

شهر وندا اول - چه ، و نه تمایلت ؟

کریولانوس - نه این هرگز میل من نبوده است

که از فقیران گدائی کنم .

شهر وند دوم - فقیران ؟

شهر وندا اول - گدائی ؟ مگذار این باعث نگرانیت گردد ، اگرما چیزی بتو

می دهیم ، این بخاطر آنست که امیدواریم در مقابل چیزی

دریافت داریم .

کریولانوس - خوب ، در مقابل رأی

انتظار دریافت چه چیزی را دارید .

شهر وند دوم - انتظار داریم که آنرا از ما

با ادب درخواست کنی .

کریولانوس - با ادب ؟

آه ، بگذارید رأی شما را داشته باشم

من زخمهائی برداشته ام

که می توانم در خلوت بشما نشان دهم

آقایان ، من رأی شما را می خواهم !

خوب ، چه می گوئید ؟

شهر وندا اول - مابه تورای خواهیم داد .

کریولانوس - این يك معامله است ؟

صدای ارزشمند استغاثه کرد ،

من بهای کالایم را دریافت کردم

خدا حافظ !

شهر وند اول - این بسیار تعجب آوراست .

شهر وند دوم - اگر دوباره این پیش آید ، اما مانعی ندارد .

(هر دو خارج می شوند ، مردی بایک کودک وارد می شود)

کریولانوس - من می خواهم ، بعنوان حاکم انتخاب شوم .

مرد - (جامه‌ی کریولانوس را به کودک نشان می دهد)

این جامه‌ای ساده است . ترتیوس

آنان باید بهنگامی که در بازار تقاضائی از مردم دارند ،

این جامه را بتن کنند .

این جامه ، جیبی ندارد

چه مانع از آن می شود که رای ما را خریداری کنند

هاه ، هاه ، هاه

در غیر این صورت ، ممکن بود که باز روسیم در جیبها:

رای ما را خریداری کند

امامن باورای خواهم داد

چه ، او ، شهر دیگری را برای رم فتح کرده است .

آری ، من باورای خواهم داد .

(خارج می شود)

کریولانوس - بسیار سپاسگزارم

(دو شهروند دیگر وارد می شوند)

کلامی باشما ، رسم است

که همه باید ببینند ،

چگونه برای بدست آوردن این افتخار

آنقدر در این بازار بالاوپائین می‌روم

ناکفهایم پاره‌شود .

شهر وندسوم - من خوشحال می‌شوم ، اگر چنین صحنه‌ای را بینم

حتی اگر بخاطر حرفه‌ام .

کریولانوس - چکاره هستید ؟

شهر وندسوم - حقیقت را بگویم ، در مقابل شما

من تنها به پینه‌دوزی شباهت دارم .

کریولانوس - حرفه تو چیست ؟

شهر وندسوم - (باشیطنت) حرفه‌ای که می‌توانم با وجدانی آسوده تراز نجیب

زادگان شرافتمند بآن اشتغال داشته باشم . من کجرویهای

روزگار را بهبودی می‌بخشم .

کریولانوس - چه حرفه‌ای .

شهر وند چهارم - معذرت می‌خواهم ، او کفاش است

و بشمارای خواهد داد

چه جنگ قیمت کفش را بالا می‌برد .

و شما مظهر زنده‌ی جنگ هستید

(شهر وند دیگری وارد می‌شود .)

کریولانوس - ها، ها، ها، در اینجا

من حرف را بررسی می‌کنم

این مرد کفاش است ،

حرفه شما چیست ؟

شهر وند پنجم - من باغبانم .

کریولانوس - و حرفه شما در باره ملت چه بشمامی آموزد ؟

زیرا که از شما خواسته شده است

تصمیمی بگیریید که با ملت بستگی دارد .

شهر وند پنجم - باغ من این قلمرو کوچک و پوشیده از گل

و کرتهاى شلغم کاری شده ،

بمن آموخته است که حتی

نجیب ترین گل سرخ کورینث .

نیز باید از غرور بی جای رشد عاری باشد ،

چه در غیر این صورت

از شکوفائی بی حد عاری خواهد بود .

از این گذشته

باید نسبت به کلم و سایر سبزیجات پست تر از خود

که فزونی می یابند و فایده می رسانند ،

و در کنار او رشد می کنند ، فروتن باشد .

کریولانوس - این همه چه مفهومی دارد ، رای ؟

شهر وند پنجم - بنظر من باغ رویشی خود سر خواهد داشت

اگر تنها همه به گل سرخ نجیب فکر کنیم .

کریولانوس - بخاطر این درس از شما تشکر می کنم

اما مسئلهی دیگری که باید عنوان کنم

رای شماست ، رای شما

(سه شهروند دیگر وارد می شوند)

روزنان بخیر ، اگر شما نسبت به

چهره‌ی من ایرادی ندارید

می‌خواهم که مرا به حکومت انتخاب کنید .

من جامه متعارف را بتن کرده‌ام .

شهر وندششم - تونست به کشورت رفتاری شرافتمندانه داشته‌ای اما رفتار تو

نسبت بدیگران شرافتمندانه نبوده‌است .

کریولانوس - چه پاسخی برای سخت می‌خواهی ؟

شهر وندششم - برپیکر دشمنان کشورت همواره تازیانه بوده‌ای

و برپیکر دوستانش همواره تیری تیز

ساده سخن بگویم

تو ، توده مردم راه‌گز دوست نداشته‌ای .

کریولانوس - من آنان را ، تا آن حد که شایستگی دارند ،

دوست دارم

اما ، مقصود شما اینست که

برای عشق‌بدانان ،

خود را پست نکرده‌ام ، می‌فهمم

آنان نیازهای ویژه‌ای دارند :

که برای ارضاء آنان

سازمانهای دولتی و مردان حکومت لازم هستند .

اما ، اگر شما بیشتر بر ظواهر تکیه می‌کنید

تا بر آنچه در درون من است ،

من قلب خود را پاره کرده ،

کلاه خود را از سر برداشته
و از شما با فروتنی بسیار طلب خواهم کرد ،
که بمن رای دهید .

شهر وندسوم - آیاتو بخاطر کشورت ،

زخمهای بسیار برداشته‌ای ؟

کریولانوس - من زحمت نگاه کردن بر آنها را

بشما تحمیل نمی‌کنم .

اما اگر شما می‌خواهید ، سرگرم شوید

می‌توانم برای شما آوازی درباره

وفای ماده گرگ بخوانم

(با آهنگ يك نی انبان زن ، که برای جمع کردن سکه شروع بناختن
می‌کند .)

اینجا ، مارکیوس کوریولان ، ایستاده است

و می‌کوشد نادر نزد توده مردم

خوشایند جلوه کند

اودر این جاعقاب رمی می‌فروشد .

(بر سرپرها ، کودکان عزیز نزاع نکنید!)

آقایان ، زخمهای من ، این‌ها

و این‌ها ،

پیشتر آئید و نظر افکنید ،

و اگر مایلید ، زخمهای مرا لمس کنید

من بایک سکه کم بها در خدمت شما خواهم بود

برقص درخواهم آمد

آه ، خادمان ، بگردن آئید !
 بیائید ! این آخرین فرصت است !
 (شهروندان بیشتری بدرون می آیند)
 آه ، رأی های بیشتری می آیند ،
 رای شما ! من بخاطر رای شما ، بمیدان نبرد رفتم و ساعتها بدون
 خواب ، برجای خویش ایستادم . برای رأی شما ، زخمهای بسیار
 برداشته ام درهیجده نبرد شرکت کرده ام
 بخاطر رای شما ، بسیار کارها کرده و از انجام بسیاری سرباز
 زده ام
 رای خود را بمن بدهید و من حاکم خواهم بود .

شهر وند سوم - (وحشترده) البته ، البته ، آرام باش .
 شهر وند چهارم - اورا بحکومت انتخاب کنید
 اگر او چنین می خواهد
 شجاعت تنها چیزی است که در این
 زمانه بحساب می آید .
 شهر وند پنجم - آمین .

(کریولانوس تعظیم می کند)
 (سناتورها و نمایندگان وارد می شوند)
 مننیوس - تو برنامه ات را اجرا کردی .
 کریولانوس - پس تمام شد ؟
 سیسینیوس - تو رای توده مردم را
 به تنهایی بدست آورده ای .

هیچکس ، هیچ ایرادی ندارد
حال سنا و نمایندگان انتخاب ترا
تائید می کنند .

کریولانوس - کجا ؟ درسنا ؟

سیسینیوس - آری .

کریولانوس - آیا می توانم حال

این جامه ساده را از تن

بدر آورم ؟

سیسینیوس - آری ، می توانی

اما هنوز يك کار دیگر مانده است :

در برابر مردم باید بایستی

وبه پرسشهایشان درباره

برنامه ات ، عقیده و نظریات

پاسخ دهی .

متیوس - نه !

قانون انجام چنین کاری را ضروری نکرده است .

سیسینیوس - در قانون

به نمایندگان نیز اشاره ای نشده است .

مردم در میدان قانون تازه ای یافته اند و اکنون بخاطر این پیروزی

می خواهند از آن بهره برداری کنند .

شهر وند پنجم - این حقیقت دارد .

سیسینیوس - کریولانوس ، تو از خاندان نجیب مارکیوس هستی ،

از خاندانی که مردی چون آنکوس مارکیوس
نوه دختری نو ماد برخاسته است .

مردی که در همه جا

پادشاه بزرگ ماهوستلیوس را همراهی کرد .

از خاندان مردانی چون

پابلیوس و کونتلیوس

که بهترین آب‌ها را برای ما

از طریق کانالهایی که ساختند ،

به ارمغان آوردند .

تواز چنین خاندانی برخاسته‌ای .

و حال قبل از اینکه

من از جانب مردم

پرسشم را مطرح کنم

از تومی خواهم تا بادقت

به عزیزترین اجدادت نظری افکنی .

کریولانوس ، کشتی‌هایی که از سرزمین فتح‌شده آنتیوم آمده‌اند

همه اکنون در بندر پهلو گرفته‌اند بار همه آنان غلات است ،

غنایم بسیاری نیز از جنگ خونین با ولشین‌ها بدست آمده است

مارکیوس شریف ، اگر به حکومت انتخاب شوی با این غلات

چه خواهی کرد ؟

منیوس - مارکیوس ، بسادگی پاسخی ارائه کن .

کریولانوس - این يك تله است .
 پروتوس - فرض کن که این يك تله است !
 مردم بی صبرانه در انتظار دریافت غله هستند .
 هفت ماه پیش
 هنگامی که غله مجانی بین مردم توزیع گردید ،
 تومارکیوس
 همه آنان را که غله دریافت کردند
 ولگردان تنبل نام نهادی .
 کریولانوس - آری ، آری ، همه این را می دانند .
 سینیوس - اما همه از این آگاه نیستند !
 کریولانوس - پس تو همه را ازین آگاه کن !
 منیوس - آرام باشید .
 کومینیوس - شما مردم را باغتشاش وامی دارید !
 کریولانوس - بامن درباره غله صحبت می کنید !
 آیاخشنود خواهدشد که
 دوباره نظر مرا دراین باره بشنوید
 اگرچنین است ؟
 من آنچه را که گفته ام ، تکرار می کنم .
 منیوس - نه حالا و نه اینجا .
 کومینیوس - نه حال و نه دراین لحظه ی بحرانی .
 کریولانوس - اینجا و در همه زمان
 من آنچه را که فکر می کنم ، بزبان می آرم .
 شما پاکدامنی را اشاعه نمی دهید

هنگامی که غلغله را ب مردم مجانی می دهید، شمایی نظمی
 را اشاعه می دهید .
 برای شورش ، بی نظمی را بارور می کنید .
 با هر آرزویی که بر آورده می سازید به ولگردان کثیف ،
 آرزوهای تازه ای ارائه می کنید .
شهروند پنجم - اوه !
هننیوس - دیگر بس است .
سیسینیوس - بگذار از تو پرسم :
 چرا مردم باید بمردی که درباره ی آنان
 چنین می اندیشد ، رای دهند ؟
کریولانوس - پس آیا این رای کودکان بود که من با گدائی بدست آوردم .
کومینیوس - آرام باش !
بروتوس - هنوز انتخاب تو تأیید نشده است .
کریولانوس - آنکس که پیشنهاد کرد
 غلات مجانی بین مردم توزیع شود
 بهمان گونه که شاید در یونان مرسوم است ...
بروتوس - مکانیکه در آن ،
 از مردم صادقانه نظر خواهی می گردد و نه فقط در نوشته ها .
کریولانوس - در یونان ؟ پس به یونان بروید
 نام این شهر رم است .
کومینیوس - بس است !
سیسینیوس - و آنگاه پاره ای ...

کریولانوس - نه ، من به مردم که تو نماینده شان هستی
 چیزی بیش از این خواهم داد .
 مجانی
 من می دانم ،
 هنگامی که جنگ شهر را تهدید می کرد ،
 حشرهائی که در مناطق پست پائین رود تیرزندگی
 می کردند ،
 قبل از اینکه برای جنگیدن
 دست باسلحه برند
 تقاضای غله مجانی کردند
 پاره ای از اینان ، اندیشیدند
 که اینک زمان آن رسیده است
 تا باباج گرفتن از دولت
 انبان های خود را پر کنند .
 کومینوس - خواهش می کنم ، کافیست .
 شهروند چهارم - بجای رشوه گرفتن ، پاره ای دیگر از مردم می دزدند .
 غنائم کوریولی کجا هستند ، کریولانوس ؟
 مننوس - ساکت باشید .
 کریولانوس - این حکومت دو گانه است
 هنگامی که ، یکطرف بادلایل کافی
 طرف دیگر را تحقیر می کند
 و طرف دوم باستهزاء

گروه اول را

خوارمی دارد.

باهمه بزرگی ، قدرت و هوش
بدون تائید بی منطق توده مردم بیکاره
قدمی بر نمی توانید داشت .

شهروندان - اوازما سخن می گوید .

بروتوس - آنچه را که باید بگوئید ، گفت .

سیسینیوس - اومانند يك خائن سخن گفت

ومانند يك خائن باید جوابگو باشد .

کریولانوس - شماسگها ، وفرزندان افلیج آشوب

بهنگام آشوب

خواست شما مورد تائید قرار گرفت

نه برای اینکه درست بود

بلکه از این روی

که دولت چاره‌ای دیگر نداشت

اما اینک که رم

خطر و لشین‌ها را دیگر ،

در کنار دروازه‌هایش احساس نمی کند .

- و این را از من دارد -

آگاهانه بشما خواهد خندید

وامتیازات اعطاء شده را بازپس خواهد گرفت .

بروتوس - او خائنانه سخن می گوید .

سیسینیوس - او را به حکومت انتخاب می کنند ؟ هرگز !

بروتوس - بعنوان حامی شهر رم ، هاه

دستگیرش کنید .

سیسینیوس - بنام مردم

من ترا يك شورشی

ودشمن ملت می خوانم .

(سیسینیوس بیرون می رود)

کریولانوس - دور شو ، بزپیر !

منیوس - پیرمرد ، دستهایت را کنار بکش !

(کریولانوس شمشیر کوتاه کومینیوس را می گیرد)

کریولانوس - دور شو ، وگرنه

استخوانهایت را از درون جامه ات

بدور خواهم افکند .

شهروندان - سیسینیوس مواظب باش !

مواظب شمشیر او باش !

کریولانوس - من این را می دانستم .

يك تله

برای پایان دادن به حکومت نجبا .

سیسینیوس - از این سو

(بروتوس دوباره بانکه بانان و شهروندان وارد می شود)

بروتوس - او شمشیر از نیام بر کشیده است !

کومینیوس - کنار بایستید !

فاتح کوریولی در اینجا ایستاده است .

سناتور - شمشیرهایتان را در نیام بگذارید .

سیسینیوس - غاصب سلطنت مردم

اینجا ایستاده است .

منیوس - آه ، مردو محترمانه تر صحبت کنید .

بروتوس - نگهبانان او را بگیرید !

شهروندان - لعنت بر او باد

بردزد غله های مردم

اسلحه ! اسلحه !

(نجیب زادگان برگرد کریولانوس حلقه می زنند)

نجیب زادگان - برای رسیدن باو

باید از نعش های ما بگذرید !

او را ببریم

تو با آنان سخن بگو ! منیوس

واز اینجا دورشان کن .

منیوس - نمی توانم

نمایندگان با مردم صحبت کنید

کریولانوس سکوت کن !

سیسینیوس دوست من با آنان سخن بگو .

سیسینیوس - بمن گوش دهید ، شهروندان ، ساکت !

شهروندان - به نماینده گوش فرادید !

- سپسینوس** - مردی که در مقابل خود دیدید
 نمایندگان را بی اندازه خشمگین ساخت .
- منیوس** - این دامن زدن بآتش است
 نه خاموش کردن آتش.
- سناتور اول** - تورم را دچار اغتشاش داخلی خواهی کرد !
- بروتوس** - رم کیست ؟ شما یا مردم رم ؟
- سپسینوس** - مجازات حمله به يك نماینده
 مرگ است .
- اورا ببرید ، اورا بصخره های تاریان ببرید.
- بروتوس** - نگهبانان اورا بگیرید .
- شهروندان** - مارکیوس - تسلیم شو .
- منیوس** - نجیب زادگان بیاید
 از مارکیوس دفاع کنید !
- شهروندان** - لعنت براو
 پیش بسوی صخره ها !
- سناتور اول** - این مرد ، خود ، بزرگترین دشمن خویشان است
 عجله کنید ، برویم
 اورا در میان بگیرید
 آه چرا ، این شیطان نمی توانست
 ملایمر صحبت کند !

(نجیب‌زادگان کرپولانوس کیچ را بیرون می‌برند و شهروندان بدنبال

آنان روان می‌گردند)

بروتوس - این افعی را بگیرید ،

این افعی را بگیرید ،

او حاضر است شهر را از سکنه خالی کند ،

تاتنها ساکن شهر باشد .



پردہ‌ی سوم

پرده‌ی سوم

بازی اول

رم - خانه‌ی کریولانوس

(ولومینا ، کریولانوس و جمعی از دوستانشان)

کریولانوس - تنها يك مسئله مرا به تعجب وامی دارد

مادرم دیگر از من خشنود نیست .

اودر گذشته آنان را

روستائیان بدجنس ،

و مخلوقاتی می‌نامید که برای يك سکه خود را می‌فروشد

و برهنه سردر تجمعات ایستاده ،

فریاد کشیده ، و سر خود را از گيجی ،

بهنگامی که یکی از همقطاران من

درباره جنگ یا صلح سخن می‌گوید ،

می‌خاراندند .

چرا می‌خواهی با آنان رفتاری ملایم‌تر داشته باشم؟
رفتاری برخلاف میل باطنی‌ام؟
من همانگونه که هستم ، رفتار می‌کنم ،
و من این گونه‌ام .

ولومینا

- پسر ، پسر

من تنها آرزو داشتم

که کمی صبور بودی

و قبل از آنکه قدرت را بدست آوری ،

آنها از دست نمی‌دادی .

کریولانوس - فراموش کن .

ولومینا - تومی توانستی ، آنچه که واقعاً هستی باشی

اگر کمی صبورتر بودی

هنگامی که قدرت را بدست می‌گرفتی ،

دیگر آنان را یارای آن نبود ،

که قدرت را از تو بازگیرند .

کریولانوس - بدار آویزیدشان !

ولومینا - آری ،

بسوزانیدشان .

(مننیوس با سناورها وارد می‌شوند)

مننیوس - بیا ، بیا ، تو خشن بودی

کمی خشن

بامن بیا و آنچه را گفته‌ای ، اصلاح کن .

سناتور - کاری نمی توانیم بکنیم

اگر تو بازنگردی

شهر بدونیمه خواهد شد

وازمیان خواهد رفت .

ولومینا - فرزند، قلب من باندازه قلب تو سخت است

اما مغز من ، بمن می گوید

که چه زمانی باید خشمگین بود

و چه زمانی باید خشم خود را فروخورد

پند مرا بشنو .

مننیوس - آری درست است .

در اندک زمانی اوضاع دگرگونه خواهد شد

اگر نه ، من ترجیح می دهم

لباس رزم خود را که بسختی می توانم تابش آورد ،

بتن کنم

تا اینکه بینم این ولگردان بیکاره

تراپست و فرومایه کرده اند .

کریولانوس - من چه باید بکنم ؟

مننیوس - به سوی نمایندگان بازگرد .

کریولانوس - بسیار خوب ، اما بعد چه ؟ بعد چه ؟

مننیوس - از آنچه که گفته ای

پوزش بطلب .

کریولانوس - از آنان ؟ آه خدای من ،

این چنین نتوانم کرد .

ولومینا - توبسیار انعطاف ناپذیری

من بسیار شنیده‌ام که می‌گوئی

در جنک ، تلییس وشجاعت بیک گونه‌اند.

چرا در صلح نمی‌تواند این چنین باشد ؟

کریولانوس - آرام باشید .

منهوس - پرسشی بسیار جالب بود .

ولومینا - اگر در جنگ ، تظاهر به آنچه نیستی ،

برای توافختخار و پیروزی به‌مراه می‌آورد

- و توبسیار تظاهر کرده‌ای -

هنگامی که می‌توانی با چنین کاری

در زمان صلح ، به خواسته‌ای بزرگ

دست‌یابی

چگونه تظاهر کردن ، اینک

باغرو و شرف تو نمی‌تواند سازگار باشد؟

کریولانوس - چرا این گونه مران تحت فشار قرار می‌دهی؟

ولومینا - زیرا که وظیفه تو اینک سخن گفتن با مردم است

با آنان سخن بگو

بلواژه‌هایی که تنها از سطح زبان تو بر می‌خیزند

حرامزاده‌ها ، تنها صدا و هجا

که هیچ پیوندی با قلب تو ندارد

این از اعتبار تو هرگز نمی‌کاهد

چه همانند پیروزی بر شهری است با کلام ملایم ،
که اگر به کار نگیری ، باید برای پیروزی
بخت خود را بیازمائی
و خطر ریختن خونی بس عظیم را قبول کنی . .
عاقل باش

دوستان تو و خانواده ات در خطرند
این تنها راه شرافتمندانه است .

اما تو بیشتر مایلی که نسبت به این توده پست
تر شو و باشی تا با لبخندی مزورانه
رای آنان را طلب کنی
و شهری را از نابودی برهانی .

منیوس - بیا ، با ما بیا

تنها چند کلمه دوستانه
تمام کار همین است .

ولومینا - فرزند

از تو تقاضا می کنم

بسوی آنان رو

تنها فراروی آنان بایست

و دستهایت را بدوسو باز کن (بدین گونه)

بگونه ای که زانوانت پیاده رو را لمس کند .

(چرا که در چنین مواقعی حالت بیش از کلام موثر می آید)

سرت را تکان ده

تنها بانان بگو که تو یک سربازی
آشنا با سرو صدای میدان نبرد
ویگانه بارفتار ملایمی که
البته آنان حق دارند از تو انتظار داشته باشند .
پس از آن ، بانان بگو
که از این روز به بعد
آنان هرگز ترابه در یوزگی
هیچ چیز نخواهند یافت .

مننیوس - اگر چنین کنی

سخن گوئی بهمانگونه که مادرت گفت
به خدایان قسم
که تمامی قلبها را تسخیر خواهی کرد .

ولومینا - من از تو تقاضا می کنم ، برو

هر چند می دانم که ترجیح می دهی
دشمنانت را

به تندی در کوره های آتش دنبال کنی
تابه آرامی در میخانه ها .

مننیوس - کومینیوس !

(کومینیوس وارد می شود)

کومینیوس - من از میدان عمومی شهر بازمی گردم مارکیوس

و به توهشدار می دهم

که ، نگهبانان نیرومندی بر گرد خانه ات بگمار

یاز شهر بیرون وو .

منیوس - کلامی آرام غائله را ختم خواهد کرد .

کومینیوس - البته ، اگر او بتواند کلامی بآرامی ادا کند .

لومینا - فرزند از تو تقاضا دارم

تنها بگو آری و با آنان برو .

گریولانوس - نباید ابتدا صورت من را تراشم ؟

بسیار خوب ، من آن خواهم کرد ،

که شما می خواهید .

چرا باید این گونه ، بخاطر کیسه ای گردوغبار

که مار کیوس نام دارد ، هیاهو بپا کرد ؟

بگذارید باد این کیسه را پراکنده سازد !

بیائید ، بمیدان شهر رویم !

روح من خدا حافظ

بگذارید روحی هرزه و فاسد بر من غلبه کند .

بگذارید آوای جنگجویانه‌ی من

تبدیل به صدای يك مخنث گردد

و بگذارید چشمان مرا

اشک کودکان دبستانی پر کند

و بگذارید زانوان جنگنده‌ی من

که هرگز خم نشده‌اند

مگر بهنگام رکاب گرفتن از اسب

مانند زانوان گدائی که برای دریافت

سکه ای خم می گردد، خم شود،
من چنین کاری نخواهم کرد .
من حقیقت را در وجود خود
از میان نخواهم برد
و نمی گذارم تا تصویرهای بی اعتبار
در مغزم جای گیرند .
- تو تصمیم بگیر .

ولومینا

من تصور می کنم ، که هنگامی که من از تو خواهش می کنم ، بیشتر
بی اعتبارم تا هنگامی که تو از آنان تقاضایی می کنی .
بگذار تا ویرانی بر ما حاکم گردد .

هر آنچه می خواهی بکن

توجرات و شهامت را از پستان من مکیده ای ، امانه غرورت را .

کریولانوس - آرام باش ، من به بازار می روم

سرزنش را کنار گذار

من مزورانه قلب آنان را خواهم فریفت

هنگامی که باز می گردم

در قلب تمام پیشه‌وران رم

جای خواهم داشت

حاکم شهر خواهم بود .

مرا بسوی هنسرم راهنمایی کن .

ولومینا - آنچه را که می خواهی بکن .

(بیرون می رود)

کومپنیوس - بیا ، نمایندگان درانتظار توهستند

کوشش کن ملایم باشی

آنان حال

ترا بگناهانی سنگین ترمتهم خواهند کرد .

کریولانوس - «آرام» مناسبترین واژه است. بیائید ، برویم

هرچه اتهامات آنان سنگین تر باشد عذرخواهی من شدیدتر

خواهد بود .

مننیوس - آری ، اما آرام عذریخواه .

کریولانوس - بسیار خوب ، آرام ، آرام ، آرام .

پرده‌ی سوم

بازی دوم

رم - میدان عمومی شهر

(سیسینیوس ، پروتوس ، شهروندان و نگهبانان)

پروتوس - آیا اینان نمایندگان مناطق رای‌دهنده هستند.

نگهبانان - آری.

پروتوس - آیا شما نام تمام رای‌دهندگان را که این گروه نماینده‌شان

هستند ، ثبت کرده‌اید ؟

نگهبانان - آری فهرست نامشان اینجاست .

سیسینیوس - او دارد می‌آید .

(کریولانوس ، منیوس ، کومینیوس و سناتورها وارد می‌شوند)

منیوس - خواهش می‌کنم ، بآرامی سخن بگو

کریولانوس - آری ، آرام مانند یک کودک بیمارگر اسب در طویله ، که منتظر

دریافت انعام است ،
وهر تحقیری رابجان می خرد .
خدایان رم ، صندلی های قضاوت را که بوسیله ی مردان باارزش
بوجود آمده اند از تمامی بلیات درامان دارند .
بگذارید عشق تنها فریاد ما باشد .

صلح بر شهر سایه افکن باد !

سناتور اول - گوش کنید ! گوش کنید !

مننیوس - چه پیام شرافتمندانه ای .

سیسینیوس - نمایندگان بنشینید .

نگهبانان - گوش فرادهید

نمایندگان شماسخن می گویند !

کریولانوس - گوش فرادهید ، من ابتدا سخن خواهم گفت !

شهروندان - اول او ، همان قصه ی کهنه ! اول او .

سیسینیوس - بسیار خوب ، سخن بگو .

شهروندان - اول من ، بعد قانون !

قانون رابدور بریزید !

نگهبانان - ساکت باشید ، ساکت باشید .

کریولانوس - آیا من در جای دیگری نیز محاکمه خواهم شد ، یا

غائله در همین جا ختم خواهد شد ؟

سیسینیوس - اول من باید از تو پرسم :

آیا به ندای مردم پاسخ خواهی داد ؟

آیا نمایندگان آنان را قبول خواهی داشت ؟

و آیا مجازات اتهاماتی را که بر تو وارد شده است ، خواهی

پذیرفت ؟

کریولانوس - می پذیرم .

مننیوس - می شنوید ، او همه را پذیرفت

حال خدماتش را در جنگها در نظر بگیرید .

او در این جا نه بعنوان يك شهروند

بلکه بعنوان يك سرباز سخن می گوید .

کومینیوس - دوستان ، بس است .

کریولانوس - چگونه است این که من

بهمان سرعت که بحکومت انتخاب گردیدم

از اعتبار افتاده و خلع شدم ؟

سیسینیوس - تو محاکمه می شوی ، نه ما .

کریولانوس - خوب ، پس محاکمه را آغاز کنید .

سیسینیوس - تو متهم به کوشش برای از میان برداشتن

نمایندگان مردم و بدست آوردن قدرتی استبدادی هستی .

بنابراین ، تو محکوم به خیانت به مردم هستی .

کریولانوس - خیانت !

مننیوس - آرام باش !

کومینیوس - توقول دادی !

کریولانوس - بگذار آتش قعر جهنم مردم را بیلعد .

سیسینیوس - آیا شنیدید چه گفت ؟

کریولانوس - مرا يك خیانتکار می خوانید !

شسلگهای نماینده یا نمایندگان سگها ،

شما ای انبوه کثافت
وای رذل‌ترین انسانها
که بخون من تشنه‌اید
وراه گلوگاهتان را دروغ بسته‌است !

شهروندان - بس‌است !
سیسینیوس - نیازی به‌ارائه شواهد بیشتر نیست
تا اتهامات ما را ثابت کند
شما شاهد تمامی مسئله‌بوده‌اید .

شهروندان - بسوی صخره !
سیسینیوس - و شنیدید که
شهروندان - بیائید ، بیائید اورا بسوی صخره‌بیریم !
سیسینیوس - توهین به‌نمایندگان
واهانت به‌شما مردم
سرپیچی از قانون باخشونت
و حال وقیحانه انکار آنان
که قدرت قضاوت کردن او را دارند .
مجازات همه‌اینها ، مرگ است .

شهروندان - آری ، آری ، او باید بمیرد .
بروتوس - اما از آنجائی که او به‌رم بسیار خدمت نموده‌است
کریولانوس - چه می‌گوئی ، درباره خدمت به رم ؟
بروتوس - من آنچه‌را که می‌دانم : بیان می‌کنم .

کریولانوس - توجه می دانی!
منیوس - این گونه به وعده‌ای که بمادرت دادی وفامی کنی؟
کومینیوس - آرام باش ، می دانی ...
کریولانوس - من خود می دانم.

بگذارید آنان مرا از صخره‌های تاریک
به پائین افکنند .

یا مرا از رم تبعید کنند
بگذارید بامن آن کنند، که فکرمی کنند.
من هرگز بخشش آنان را
حتی با کلامی پیش افتاده
چون «روز بخیر» نیز
طلب نخواهم کرد .

سیسینیوس - ماتورا محکوم می کنیم .

بنام مردم
مانمایندگان مردم
ترا از رم تبعید می کنیم
و بتو هشدار می دهیم
که اگر دیگر بار از دروازه‌های رم
وارد شوی ، از صخره تاریک ،
پائین افکنده خواهی شد .

شهر وندان - آفرین !

(همه برخاسته و قصد رفتن می کنند)

کومینیوس - بمن گوش فرادید !

سیسینیوس - اومجازات شد ، جلسه خاتمه می یابد.

کومینیوس - نه ، بگذارید باشما سخن بگویم

من حاکم بوده ام

رم ، می تواند نشانه هائی از دشمنانش

زا روی بدن من ببیند

هنگامی که می گویم

سیسینیوس - من می دانم چه می خواهی بگوئی .

پروتوس - اوتبعید شد ، واین تمامی مسئله است .

کومینیوس - تمامی مسئله ؟

کریولانوس - شما توده ی فرومایه

مشام من از نفس شما بیش از بوی گندلج؛ زارها آزرده است ،

و به محبت شما ، کمتر از لاشه ی مدفون نشده دشمنان ارج

می نهم

شمارا ترك خواهم گفت !

دررم بمانید و از ترس بر خود بلرزید و هرگاه سایه ای برنگی

نا آشنا در خارج از دروازه ها ظاهر می گردد ، درشلوارهایتان

ادرا رکند .

قدرت تبعید آنان را که از شما دفاع کرده اند

برای خود حفظ کنید ، تازمانی که

غفلتان (که بسیار نیز کور است)

همه را از شهر براند .

همه را بجز شما ، که همواره
ظالم‌ترین دشمن خود بوده‌اید
و بگذارید تا غفلتتان رَم
را در پنجه‌های ملتی افکند
که بدون هیچ کوششی
شهر را فتح خواهد کرد .
با تحقیر و تنفر از رَم
بواسطه‌ی وجود شما ،
من به این شهر پشت می‌کنم .
(کریولانوس ، مننیوس ، کومینیوس ؛ و سناتورهای خارج می‌شوند.)
شهرآوندان - دشمن مردم رفت ! اورفت .
(آنان کلاه‌هایشان را به هوا پرتاب می‌کنند .)



پرده‌ی سوم

بازی سوم

دم - خارج دروازه

(کریولانوس، ولومینا، وهرجیلا، مننیوس، کومینیوس و سناتورها)
کریولانوس - بیائید، بیائید، مگرید، خداحافظ
حیوان بسیار سز مرا از شهر بیرون افکنده است.
نه، مادر، جرأت و متانت قدیمی کجارتافته است؟
چه کسی بود بمن آموخت که
نیکبختی و بدبختی ساده، ویژه مردم کوچه و بازار است؟
چه کسی بود که می گفت.
هنگامی که دریا آرام است، تمام کشتی‌ها
بآرامی می گذرند.
اماتحمل سهمگین ترین ضربه‌های تقدیر
بی آنکه زخمی برداری

نیاز به مهارت نجیب زادگان دارد ؟

ویرجیلیا - خدای من ! خدای من !

کریولانوس - زن ! بس است ، خواهش می کنم ...

ولومینا - طاعون بر شما ، شهروندان رم !

کریولانوس - چه می گوئی ! چه می گوئی !

آنان هنگامی که نیاز مندند ، مرا بسیار دوست می دارند .

نه مادر ، بخاطر آرزو که چگونه در گذشته می گفتم .

اگر همسر هر کول می بودی

شش رنج او را بجان می پذیرفتی

و او را از آزار دیدن می رهاندی

کومینیوس ، غمگین مباش

خدا حافظ ، خدا حافظ همسرم

مادر ، این رنج بسیار اندک است

و من آنرا باسانی تحمل خواهم کرد .

منیوس ، خدا نگهدار

درس تو ، اشکها بیش از اشک جوانان نمک آلوده اند ؛

و چشمها را بیشتر می آزارند

واماتو سردار ، من ترا مرد پردلی می دانم ،

این صحنه های رقت بار

برای تو نباید تازگی داشته باشد

باین زنان غمگین بگو

گریه کردن بر مصیبت هائی که اجتناب ناپذیرند

باندازه خندیدن بر آنها ، احمقانه است .
مادر ، خطرهایی که من با آنان روبرو شده‌ام
ترا جوان نگاهداشته است ، می‌دانی .
اگر می‌توانی باور کن :
اگرچه او مانند ازدهائی تنها
که غارش ترس آوراست
ویش از آنکه دیده‌شود ، درباره‌اش سخن می‌گویند
از این شهر می‌رود ،
اما فرزندتو

یادست بکاری غیر عادی خواهدزد
ویا قربانی خیانت گله‌ای مردم عادی خواهدشد .

ولدومینا - فرزند عزیزم ، بکجا خواهی رفت ؟
کومینیوس رانیز برای مدت زمانی به‌مراه خودبیر
درباره آینده‌ات باوی مشورت کن
زیرا که می‌ترسم
بخت کور
تنها راهنمای تو باشد .

کریولانوس - آه ، خدایان !
کومینیوس - من یکماه باتو خواهم بود ، و درباره آنچه رخ داده است باتو
سخن خواهم گفت .

پس از آن می‌توانی تصمیم‌گیری که بکدام سو خواهی رفت
بدین‌گونه ما و تو می‌توانیم باهم در تماس باشیم

کریولانوس - سپاسگزارم ، پیرمزد

اما ، تودینگر مانند سابق جوان نیستی
وبرای اینکه در تمامی کشور سرگردان گردی
بسیار پیرمی نمائی
مرا ببخشای ، من نقشه های بسیاری دارم
تنها تادروازه مرا بدرقه کن .

بیا ، بیا !

وهنگامی که از دروازه بیرون رفتیم
خواهیم خندید و خدا حافظی خواهیم کرد .
تازمانی که برخاک ایستاده ام
تو در باره من خواهی شنید
اما تنها خبرهایی که مارکیوس قدیم را بیادت خواهد آورد .
(همه از دروازه بیرون می روند)

پرده‌ی سوم

بازی چهارم

رم - خیابانی نزدیک بدرواز شهر

(سیسینیوس ، پروتوس و یک نگهبان)

سیسینیوس - همگی آنان را بخانه بازگردان ، او رفته است.
و همه چیز پایان گرفت .

نجیب زادگانی که ، با او بودند ، همگی در بهتی گران فرورفته اند.

پروتوس - حال ما ، قدرت خود را نمایش داده ایم ،
و می توانیم رفتاری متواضعانه تر داشته باشیم .

سیسینیوس - آنان را بخانه برگردان ، دشمن بزرگ آنان شهر را ترك کرده
است .

پروتوس - آری ، آنان را بخانه هایشان بفرست .

نگاه کن ، مادرش دارد بدین سومی آید .

(ولومینا ، ویرجیلیا و منیوس وارد می شوند)

سیسینیوس - سریع ، برویم .

بروتوس - چرا ؟

سیسینیوس - می گویند او دیوانه است .

بروتوس - آنها ما را دیدند . سریع باش .

ولومینا - آه چه ملاقات جالبی

خدایان روحان را گرفتار آتش کنند !

منیوس - آرام ، آرام ، بدین گونه بلند سخن مگوی !

ولومینا - اگر اشکهایم بگذارند سخن بگویم ،

شما کلامی مختصر از من خواهید شنید

نه ، بمانید ، بشما خواهم گفت ، بمانید !

ویرجیلیا - تونیز بمان ، آرزو داشتم .

قدرت گفتن این کلام را به هم سرم داشتم .

سیسینیوس - مردانه تحمل کن .

ولومینا - او یک مرد نیست و این برای او شرم آور نیست .

تنها آرزو داشتم که تویک روباه نبودی .

تا آنکه ، پیش از آنچه تو خطابه بیهوده کرده ای ،

برای رم شمشیر زده است ،

در اینجا می بود . برو

نه ، بگذار کلامی دیگر بگویم

آرزو داشتم که فرزندم در عربستان می بود و توبیاتمام ط

دربرابر او قرار می گرفتی .

سیسینیوس - بعد چه ؟

- ویرجیلیا** - بعدچه ؟ آه تمامی شما
 - حرامزاده یا فرزند مشروع -
 همه نابود می شدید، این گونه باید انتقام پس می دادید.
- منیوس** - آرام باش !
- سیسینیوس** - ایکاش او مانند سابق به خدمت کردن به
 کشورش ادامه می داد .
- بروتوس** - ایکاش چنین می کرد .
- ولومینا** - دایکاش چنین می کرده ؟ اما شما
 مردم را بشورش واداشتید .
- بروتوس** - حال ما باید برویم .
- ولومینا** - امیدوارم ، نیروئی به عظمت برجهای بلند کاخ
 که بر فراز حقیرترین کلبه های رم سایه افکنده اند
 فرزند مرا (شوهر این خانم ، می بینید .)
 که شما او را از رم راندید ،
 برتر از همه ی شما ، نگهدارند.
- بروتوس** - شاید چنین گردد ، بیابرویم .
 (بروتوس ، سسینیوس و نگهبان بیرون می روند)
- منیوس** - تو آنان را فراری دادی
 و به حق باید چنین می کردی
 آیا بامن شام خواهی خورد ؟
- ولومینا** - نه ، نه امشب ،
 خشم غذای من است .

من امشب خود را خواهم خورد .
وباوجود این ، گرسنه خواهم ماند .

برویم .
(همه بیرون می روند)



پردهی چهارم

پرده‌ی چهارم

بازی اول

شاهراهی بین رم و آنتیوم

(بك رمی و بك ولشینی بكدیگر را ملاقات می کنند .)

رمی - چرا از من می‌گریزی؟ من از رم آمده‌ام ، اما بك راهزن نیستم .

ولشینی - آه تولتیوس ، دباغی از راسته کفاشان نیستی !

رمی - پیگر ! کجا بوده‌ای؟ (بكدیگر را در آغوش می‌گیرند .)

رمی - همسرت چه می‌کند؟ هنوز هم از آن شیرینهای خوش طعم می‌پزد؟

ولشینی - هنوز هم شیرینی می‌پزد ، چون بآسانی کشمش پیدا می‌کند ، اما من کنف برای مغازه طناب بافی‌ام پیدانمی‌کنم و برای همین است که برم می‌روم .

- رہمی - من به آنتیوم می روم تا برای مخدہ های چرمی ام مشتری بیابم .
- ولشینی - آبا سرراہت از کوریولی گذشتی ، شہری کہ از ما بہ غنیمت گرفته اید ؟ چگونہ است ؟
- رہمی - خودت خواهی دید ، تغییر چندانی نکرده است .
- مردم می خورند ، می خوابند و مالیات می دهند . اوضاع در آنتیوم چگونہ است ؟
- ولشینی - مانیز می خوریم ، می خوابیم و مالیات می دهیم ، دررم چہ خبر است ؟
- رہمی - مانیز می خوریم ، می خوابیم و مالیات می دهیم ، اما دررم شورشی بیاشد و کریولانوس را از شہر بیرون افکندند .
- ولشینی - راستی ، از شر او خلاص شدید رفتن برم حال مرا خشنودتر خواهد کرد .
- رہمی - من ہنگام ترکرم ہیچ احساس ناراحتی نکردم .
- ولشینی - آہ ، فکرش را بکن ، دوبارہ صلح .
- رہمی - سہرت بخیر ، پیگر ، امیدوارم دررم خوش بگذرد .
- ولشینی - امیدوارم بتونیز در آنتیوم خوش بگذرد ، لتیوس .
(آنان از ہم جدا شدہ و ہریک برامخود می روند .)
(مردی درجامہ مبدل ازسوی رم می آید ، او کریولانوس است .)

پرده‌ی چهارم

بازی دوم

آنتیوم ، بیرون خانه‌ی آفیدیوس

(کریولانوس با جامه‌ای ژنده، آشفته و گیج وارد می‌شود)

کریولانوس - نیکوشهری است ، آنتیوم

ای شهر ، من همان مردم که بسیاری از زنان تورا بیوه ساختم.

بسیاری از شهروندان

اگر شکوه نمی‌کردند و در دام نبردمن نمی‌افتادند حال خانه‌ای

این چنین را بارث می‌توانستند برد .

برای تو بسیار بهتر است ، که مرا شناسی

زنانت با سطلها بسویم خواهند آمد

و کودکان با سنگها .

(یک شهروند وارد می‌شود)

عصر بخیر ، آقا

می‌توانید بمن بگوئید ، آفیدیوس بزرگ کجاست می‌کند.

آیا او در آنتیوم است ؟

شهروند - آری ، او در خانه است

و از نجیب زادگان شهر پذیرائی می‌کند .

کریولانوس - خانه‌ی او کجاست ؟

شهروند - درست در مقابل تو .

کریولانوس - این خانه ! سپاسگزارم ، خدا حافظ .

(شهروند خارج می‌شود)

ای دنیا ، چه گردش عجیبی داری !

دو دوست عاشق ، که بنظر می‌رسید

قلبی را در دوسینه باهم شریک هستند

و تمامی اوقات ، خوابگاه ، غذا

و روزهای خوش خود را پایکدیگر تقسیم می‌کردند.

دو قلوهای جدا ناپذیر

در فاصله زمانی هیچ ،

و برای هیچ ، بدل به سخت‌ترین دشمنان می‌گردند.

و همین گونه ، با سابقه‌ترین دشمنان

که تنفرشان از یکدیگر ، شبانگاه نیز آنان

را بیدار نگاه میدارد ؛ تانقشه‌ای برای

از میان برداشتن یکدیگر طرح کنند

چگونه با بازی احمقانه‌ی تقدیر

که بس بی‌ارزش نیز هست

بدل به صمیمی‌ترین دوستان می‌گردند
دوستانی که فرزندان‌شان بایکدیگر پیوند
زناشوئی می‌بندند
تقدیر بامن نیز چنین گردشی داشته است .
اکنون ، من از زادگاهم تنفردارم
ومهرشهر دشمن را بدل گرفته‌ام .
وارد خانه می‌شوم . اگر او مرا بکشد ،
عادلان‌این کار را کرده‌است .
اگر با آغوش باز مرا بپذیرد ،
به او و کشورش بسیار خدمت خواهم کرد .

خدمتکار اول - (از خانه قدم بیرون می‌گذارد)

چه می‌کنی ؟

خدمتکار دوم - های ، شراب کجاست ؟

به این می‌گوئی خدمت کردن ؟

آیا شماها بخواب رفته‌اید ؟

(خدمتکار اول بیرون می‌رود)

خدمتکار سوم - کاتوس ! ارباب کاتوس را صدا می‌زند .

(بیرون می‌رود)

کریولانوس - چه خانه‌ی زیبایی . چه بوی طعام مطبوعی .

خدمتکار دوم - دوست من ، چه می‌خواهی ؟ از کجا آمده‌ای ؟

اینجا جایی برای تونیست . ممکن است لطفاً

کریولانوس - بسیار خوب . من پذیرشی گرم‌تر از این را

سزاوار نیستم ، من کریولانوس هستم

خدمتکار اول- (برمی گردد.)

تو هنوز اینجائی ؟

آیا نگهبان کوراست که چنین افرادی را

بنخانه راه می دهد ؟ برو .

کریولانوس - دور شو .

خدمتکار اول- من ؟ گستاخی را کنار بگذار .

کریولانوس - دوست من ، برای من ایجاد مزاحمت می کنی .

خدمتکار دوم- از شما مؤدبانه خواهش کردیم که اینجارا ترك کنید.

پس چنین کنید .

خدمتکار سوم- (برمی گردد .) این مرد کیست .

خدمتکار اول- غریبه ایست ، که از شرش نمی توانیم خلاص شویم.

ارباب را صدا کن .

خدمتکار سوم- حرکت کن !

کریولانوس - بگذارید من اینجا بمانم . من صدمه ای بشمان نخواهم زد.

خدمتکار دوم- امانو کیستی ؟

کریولانوس - مردی بلند آوازه .

خدمتکار اول- اما بسیار فقیر .

کریولانوس - آری ، بسیار فقیر .

خدمتکار سوم- ممکن است از تو مرد فقیر بلند آوازه

تقاضا کنم ، که در جای دیگری بایستی ؟

سخن کوتاه ، دور شو !

کریولانوس - آنچنان که می گویم رفتار کن ، سریع
و گرنه لاشهات را کفتارها خواهند خورد .
(اورا کنار می زند .)

خدمتکار دوم - ارباب را صدا کنید !
(خدمتکار سوم بیرون می رود)

خدمتکار اول - کجا زندگی می کنی ؟
کریولانوس - زیر سقف آسمان .

خدمتکار دوم - زیر سقف آسمان ؟
کریولانوس - آری .

خدمتکار اول - و آن کجاست ؟
کریولانوس - در شهر زاغان و کلاغان .

خدمتکار اول - دیوانه ، تو باید مغزی از پرزاغ و کلاغ داشته باشی ؟
کریولانوس - نه من در خدمت ارباب تونیستم .
خدمتکار اول - تو

خدمتکار دوم - توبار ارباب ما کاری داری ؟

کریولانوس - آری و شما باید خوشحال باشید که بار ارباب شما و نه بازان شما
کار دارم .

شما کنار بایستید و زمزمه کنید .

بلانه خود باز گردید !

(آفیدیوس با خدمتکار سوم وارد می شود)

آفیدیوس - این مرد کجاست ؟

خدمتکار اول - او اینجاست ، ارباب . من اورا مانند سگی بشلاق بستم اما
نمی خواستم مزاحم شما و مهمانانتان باشم .

آفیدیوس - از کجا می آئی؟ و اینجا چه می خواهی؟
نام تو چیست؟ چرا سخن نمی گوئی؟ سخن بگو، مرد
نام تو چیست؟

کریولانوس - نام من آهنگی ناخوش بگوش ولشینی هاست
وبگوش تونیز خوش نخواهد بود.

آفیدیوس - تظاهری خشن داری.

اما در چشمانت چیزی است که حکایت می کند
در گذشته صدائی بسیار بلند داشته ای.
بادبان ها اگر چه پاره شده اند،
اما کشتی هنوز اعتبار خود را از دست نداده است.

کریولانوس - آماده شو تا روترش کنی.

آیاتو واقعاً مرا نمی شناسی؟

آفیدیوس - من ترا نمی شناسم. اسم تو!

کریولانوس - نام من کایوس مارکیوس است

همانگونه که لقب من نشان میدهد:

- کریولانوس -

من به تو و تمامی ولشینی ها

صدمه بسیار زده ام.

این لقب نمایشگر خدمات بسیاری است،

روبروشدن با خطرهای حیاتی

و خونهایی که برای رم قدرناشناس ریخته ام.

بی گمان این نام در مغز تو

تفر بسیار نسبت به من برمی انگیزد
اکنون از من تنهانامی بجای مانده است .
ظلم و حسادت مردم
و بزدلی نجیب زادگان ، نجیب زادگانی که مرانها رها کردند
بقیه را از من گرفته است .
صدای بردگان مرا از رم بدور انداخته است
و این مصیبت مرا بدرخانه تو فرستاده است .
امیدی بزنده ماندن من نیست
- نه ، اشتباه مکن -
اگر از مرگ هر اسی داشتم ،
از توبیش از هر کس دیگر پرهیز می کردم
تفر محض ، و میل به انتقام گرفتن از آنان
اینست که مرا بسوی تو آورده است .
اگر تو - بخوبی نمی شناسمت -
آرزوداری آنچه را از کف داده ای ، بازستانی
وزخمهای شرمساری را
که بر پیکر کشورت فرو آمده ، مرهمی نهی ،
مرا بخدمت گیر .
و از آتش انتقامی که در درون من می سوزد ،
برای رسیدن به مقاصد بهره گیر .
هدف تو و هدف من یکی است .
من تیغی شمشیر خود را بسوی

کشورم می گردانم
اگرچه ، این بازی ترا می هراساند
و اگر خستگی و بیزارى ترارام کرده است .

تنها در يك كلمه

من نیز از زیستن بیزارم
من گلویم را در مقابل تونگه می دارم
و اگرشکی در بریدن آن کنی
ترا دیوانه می خوانم

همواره من با تنفرم در پی تو بوده ام
و بشکه های خون از قلب کشور تو
بیرون کشیده ام .

بنابراین ، زیستن من باید باعث شرمساری تو گردد ، مگر اینکا
زیستن من برای خدمت بکشور تو باشد .

آه - آه ، مارکیوس ، مارکیوس

هرواژه ای که تو بزبان آوردی ، از قلب من برمی خیزد
ریشه ی رشکی قدیمی
بگذار حال ، همانگونه که در گذشته بخاطر شجاعت تو جنگیدم
برای دوستی ات بجنگم
بارها ، تو چنان بر من غلبه کرده ای
که همواره هر شب رویائی از جنگیدن با تو
بی کلاه خود

در حالیکه گلوی یکدیگر را می فشاریم ، داشته ام ،

وهمواره بدون تحقق یافتن رویایم

از خواب برخاسته‌ام .

مارکیوس عزیز ، اگر هیچ بهانه دیگری جزراندن تراز رم نیز
نداشتیم تمامی مردان دوازده تاهفده سال را برای روانه ساختن

بسوی رم بسیج می کردیم .

حال بدرون آ ، پاره‌ای از سناتورها

ودوستان من منتظرند.

کریولانوس - آه خدایان !

امروز بامن چه مهربان بوده‌اید !

آفیدیوس - واگر می‌خواهی دین خود را ادا کنی

نیمی از سپاهیان مرا انتخاب کن

واز آنجائی که تو تجربه داری

وقدرت وضعف کشورت را می‌دانی

آن‌گونه که می‌خواهی رفتار کن

اگر می‌خواهی مستقیماً به دروازه‌های رم حمله کن .

ویا به سایر نقاط پراکنده‌تر

تو مقررات بازی را می‌دانی

اول بترسان و سپس نابود کن .

اما حال بدرون آ

تا ترا بدوستانی که بر آرزوهای تو صحنه می‌گذارند،

معرفی کنم .

بیا و هزاران خوشامد بدرقه راحت باد !

اکنون بیش از آنکه در گذشته دشمن بوده‌ای
دوست و یارمائی
و این بسیار است که من می‌گویم .
بدرون آ .

پرده‌ی چهارم

بازی سوم

رم - میدان بزرگ

سیسینپوس - از او هیچ خبری نرسیده است . نباید هر اسی بدل راه داد .
مادوستانش را درسنا شرمسار می بینم .
چه آنان دریافته اند، که دنیا بگردش خود بدون وجود قهرمانشان
ادامه می دهد .

و آنان بسیار غمگین اند که می شنوند نانوایان ،
طناب سازان و کفاشان حال بهنگام
کار آواز می خوانند .

پروتوس - ماضربه را بموقع وارد کردیم .

سیسینپوس - منیبوس .

پروتوس - رفتارش روز بروز بهتر می شود .

(منیبوس وارد می شود و بیکدیگر خوشامدمی گویند.)

سیسینیوس - دوری کریولانوس زیاد احساس نمی‌شود .
شاید تنها چند دوست دوری وی را
احساس می‌کنند .

کشور باقی مانده است ، حتی اگر وی
بیش از این نیز از رم نفرت داشت ،
رم برجای می‌ماند .

مننیوس - آری - همه چیز بخوبی می‌گذرد .

و شاید اوضاع از این بهتر بود
اگر وی اندکی از خشم خود می‌کاست .

سیسینیوس - او کجاست ؟ آیا از وی پیامی شنیده‌ای ؟

مننیوس - هیچ خبری از او ندارم . مادر وزن او
نیر از وی پیامی نداشته‌اند .

(چندتن از شهروندان می‌گذرند .)

شهروندان - خدایان حافظ هر دوی شما باشند !

پروتوس - روز بخیر ، همسایگان .

سیسینیوس - عصر همه بخیر ! ، عصر بخیر !

شهروندان اول - بگذار این را بگویم که :

زنان و فرزندان مانیز باید زانوزده

واز خدایان بخواهند که همواره سلامتی بشمارزانی دارند .

پروتوس - خدایان حافظ شما باشند ، همسایگان !

(شهروندان خارج می‌شوند)

سیسینیوس - آیا روزگار ما در مقام مقایسه با زمانی

- که همه باتو مخالف بودند ، بهتر نشده است ؟
- پروتوس** - کایوس مارکیوس در میدان رزم سرباز باارزشی بود ،
اما غرور او را دیوانه کرده
ویش از حد جاه طلب و خودخواه گشته بود ...
- سیسینیوس** - آری ، او می خواست فرمانروای مطلق باشد .
منیوس - فکر نمی کنم .
- سیسینیوس** - بااندوه فراوان مادر یافتیم که اگر او بحکومت
انتخاب می شد ، چنین می کرد .
- پروتوس** - خدایان مانع شدند و اینکرم راحت تر نفس می کشد.
(یک نگهبان وارد می شود)
- نگهبان** - نمایندگان ! یک برده
که مابزندان افکنده ایمش ، می گوید،
ولشین ها بادوارتش مجزا به خاکرم تجاوز کرده
و در راه خود همه چیز را نابود کرده اند .
- منیوس** - آفیدیوس
که اکنون شنیده است مامارکیوس را رانده ایم،
در خود آرزوئی را که هنگام بودن مارکیوس
دررم بفراموشی سپرده بود، مشتاقانه بیاد آورده است.
- سیسینیوس** - آه چرا دوباره سخن از مارکیوس بمیان آوردی ؟
- پروتوس** - برده را شلاق بزنید ! او یک شایعه ساز است .
- این غیر ممکن است ! ولشین ها جرات حمله برم راندارند.
- منیوس** - ممکن نیست ؟ کاملاً امکان پذیر است .

این واقعه سه بار در طی زندگی من رخ داده است.
از آن مرد ، قبل از شلاق زدن ، بازجوئی کنید و دریابید که
از کجا چنین خبری را شنیده است .
در غیر این صورت شما مقدری اطلاعات با ارزش را از میان
خواهید برد .

سیسینیوس - بمن نگو که این مسئله می تواند حقیقت داشته باشد ،
من این را می دانم .

پروتوس - غیر ممکن است .

(بك قاصد وارد می شود)

قاصد - نجیب زادگان در سنا جلسه ای تشکیل داده اند .
از کوهستان خبرهای ناخوشایند رسیده است .

سیسینیوس - دوباره آن برده شایعه ساز ! يك اغتشاش !
اورا شلاق بزنید !

قاصد - نه ، او حقیقت را گفته است ،

اوضاع بدتر از آنست که او توصیف کرده است .

سیسینیوس - چرا ؟

قاصد - من نمی دانم که این حقیقت دارد یا نه ، اما

همه اخبار رسیده حاکی از اینست که مارکیوس و آفیدیوس يك
ارتش رابسوی رم هدایت می کنند و سوگند خورده اند ، چنان
بلائی بر رم نازل کنند که نه پیرو نه جوان ...

سیسینیوس - چه داستان بامزه ای !

پروتوس - این اراجیف را بهم بافته اند تا شاید آرزوی خواهران ضعیف تر
مادر مورد بازگشت مارکیوس بر جامه ی حقیقت پوشد .

سپسینوس - شکی نیست .

منیوس - بنظر غیرمحمتمل می رسد :

او و افیدیوس ! چگونه روغن و آب بایکدیگر می آمیزند.

(قاصدی دیگر وارد می شود .)

قاصد دوم - آقایان شما را به سنا احضار کرده اند .

ارتشی هول انگیز که بوسیله آفیدیوس و کایوس مارکیوس

رهبری می شود ، بسوم رم روان است .

کوریولی در آتش است و بدست دشمن افتاده است .

(کومینیوس وارد می شود)

کومینیوس - چه شاهکاری خلق کرده اید !

منیوس - اخبار تازه چیست ؟ اخبار تازه چیست ؟

کومینیوس - شما کمک کردید تا دخترانتان را بی سیرت کنند ،

شما خود باعث شدید تا سقف های سربی

برسرتان آب شوند .

منیوس - چه خبر است ؟

کومینیوس - شما خود خانه هایتان را تابن سوزاندید

حال می توانید «اعلامیه حقوق» باارزشتان را بردارید و درلانه

موشان فرو کنید .

منیوس - برای خدا ، چه خبر شده است ؟

اگر واقعاً مارکیوس به ولشین ها پیوسته باشد ...

کومینیوس - اگر ؟ او خدای آنان است . او آنان را مانند پدیده هائی که

از عوامل غیرطبیعی ساخته شده اند ، رهبری می کند .

چنین مردانی برای نبرد کاراترند .
آنان از او با همان اطمینانی که کودکان در تابستان شاهپرکها
وقصابان حشرات را دنبال می کنند ،
پیروی می کنند .

مننیوس - چه بلائی بسررم آوردید ! شما و آن اشراف زادگان حربصی
که خود را صدای طبقه کارگر رم می دانستند !

کومینیوس - اورم را در کنار گوشهای شما خواهد لرزاند .

بروتوس - اما ، آیا این حقیقت دارد ؟

کومینیوس - آری ! آیا این حقیقت دارد ؟ ،

تمام شهرها بر ما خواهند خندید و بر ما خواهند شورید
آنها که بر ما شورش کنند ، برای بیگناهی شجاعانه شان مانند
احمقها خواهند مرد .

مننیوس - ما از میان خواهیم رفت ، مگر اینکه آن مرد بزرگ بر ما رحم
آورد .

کومینیوس - اما چه کسی از او تقاضای بخشش خواهد کرد ؟

نمایندگان مردم نمی توانند ! و مردم خود

همانقدر که گرگ شایسته ترحم چوپان است ،

شایسته ترحم اویند . و دوستان او اگر آنان بگویند

«بارم مهربان باش» تنها ثابت کرده اند که بدشمنان او بدل
شده اند .

مننیوس - این حقیقت دارد . اگر او اکنون با مشعلی ایستاده بود و می خواست

خانه ی مرا با آتش کشد ، من شهادت اینرا نداشتم تا با کلامی

او را از اینکار بازدارم . شما از این واقعه جان سالم بدر نخواهید برد .

کومینیوس - ما او را دوست داریم ، امامانند گله‌ای ابله او را به شما و عزیزان شما فروختیم .

و هنگامی که او باز گردد ، با مقاومت مسلحانه روبرو نمی‌شود ، بلکه گروهی ولگرد سرگردان و ناتوان را در برابر خود خواهد یافت .

(گروهی از شهروندان وارد می‌شوند)

منیوس - عزیزان شما دارن‌می‌آیند .

شما بودید که کلاه‌های چربتان را بهوا پرتاب می‌کردید .
تا او را از شهر بیرون رانید ، حال او بازمی‌گردد ،
و او بهمان اندازه کلاه‌هایی که شما بهوا پرتاب کردید ، سراز
تن جدا خواهد کرد . اما ماجملگی این را پذیرفته‌ایم . اگر او
مارا بسوزاند ،

ما خود را سزاوار آن می‌دانیم . آیا بکاخ حکومتی می‌آئید ؟

کومینیوس - چه کار دیگری می‌توانیم بکنیم ؟

(کومینیوس و منیوس خارج می‌شوند.)

شهروندان - آنان می‌گویند او هروجب از خاک را که پای بر آن می‌نهد ،
می‌سوزاند .

سیسینیوس - خود را نبازید ، سگانی در رم هستند که با خوشحالی منتظر وقوع
چیزی هستند که تظاهر به وحشت از آن می‌کنند . حال دوستان
من بروید ، نمی‌گویم فرار کنید ، به‌خانه‌هایتان بروید و نشان

دهيد كه هراسناك نيسديد .

شهر و نددوم - من ترجيح مي دهيم بجاي نشان دادن شهامت ، شمشيري داشته باشم تا نشان دهيم . آيار اندن اواز شهر كاري هوشمندانه بود؟
سيسينيوس - آري .

(شهر و نندان بارامي خارج مي شوند .)
بسوي كاخ حكومتي !



پرده‌ی چهارم

بازی چهارم

اردوگامی نزدیک‌رم

(آفیدیوس و یک‌افسر)

- آفیدیوس** - آیا آنان هنوز مشغول نبردبارمی‌ها هستند ؟
- افسر** - من نمی‌دانم در وجود او چه جادوئی نهفته است .
برای سربازان تو او بسیار عزیز است .
او دعای آنان بر میز غذا ،
و سپاس آنان به‌نگام برخاستن است .
در این نبرد ، در میان ارتش شما ،
او جای شمارا گرفته است .
- آفیدیوس** - من حال در این مورد کاری نمی‌توانم بکنم .
اگر قدمی بردارم ، این جنگ قبل از آنکه ،

واقعا آغاز شود ، متوقف خواهد شد .

افسر - آرزو داشتم که شما فرماندهی سپاه را با او تقسیم نمی کردید .
یا خود سپاه را فرماندهی کرده یا فرماندهی را با او واگذار
می کردید .

افیدئوس - من می فهمم که چه می گوئی ، اما مطمئن باش ، هنگامی که
زمان تسویه کردن حسابها فرارسد ، اونمی داند که چه اتهاماتی
بر علیه او اقامه خواهم کرد .

اگرچه بنظر می رسد ، واو نیز تصور می کند و نیز مردم عموماً
فکر می کنند که او در این نبرد بجا وفادار خواهد ماند . اما هنوز
کاری هست که او هرگز بآن دست نخواهد بازید ، واگراو
بآن دست نیازد ، این گردن من واو هر دو را خواهد
شکست .

افسر - آیا فکر می کنید اورم را تسخیر خواهد کرد ؟

افیدئوس - شهرها ، حتی قبل از حمله او ، تسلیم او می شوند . تمام
نجیب زادگان رم با او هستند . نمایندگان رم نیز رزمنده نیستند .
او در رم شایع کرده است که برای اینکه از کشتار بیهوده
جلوگیری شود ، آتشی در کاخ حکومتی بیافروزند ، دود این
آتش نشانه ی تسلیم بی قید و شرط رم خواهد بود .

حربص همانند نهنگ اقیانوسها ، اوبآرامی انتظار می کشد
تاحتی ماهیهای كوچك نیز بداخل دهان اوشناکنند ، اما اویك
مسئله را فراموش کرده است :

زمانی که رم را بگیرد ، من او را در چنگ خود خواهم داشت .

چه هر کاری که در این زمان انجام دهد، مرتکب اشتباهی شده است. اگر او برنجیب زادگان سخت گیرد، کار او تمام است، چرا که با مخالفت نجیب زادگان و لشین روبرو خواهد شد. و اگر او با آنان بآرامی رفتار کند، نیز کار او تمام است چه دوباره نیز با مخالفت نجیب زادگان و لشین روبرو می شود. او فرزند اقبال است، اما قادر به استفاده از اقبال خود نیست. او نمی تواند زین اسب را با صندلی حکومت و جنگ را با صلح عوض کند. او کارهایی بس بزرگ انجام می دهد، اما با خود ستائی ارزش خویش را پائین می آورد. شایستگی ما بستگی به استفاده ای دارد که تاریخ از ما می کند. قدرت ما هرگز با اندازه سکوئی که سخنور در آن ستایش می شود، پایدار نیست. طوفان آتشی را که خود دامن زده است، خاموش می کند، ناخن نو، ناخن قدیم را از جای می راند و قدرت نو، قدرت سست شده را.

پردہ‌ی پنجم

پرده‌ی پنجم

بازی اول

رم-میدان عمومی

(مننیوس، کومینیوس و سایر سناتورها، سسیینیوس و پروتوس در صحنه‌اند)

کومینیوس - بنظر می‌رسد که مرانمی شناسد .

مننیوس - فرمانده سابقش را !

کومینیوس - من فریاد بر آوردم : کریولانوس .

اوناشنیده‌گرفت و فریاد زد :

من پادشاه هیچم و هیچ لقبی ندارم .

تا هنگامی که نام جدیدی ، پس از آتش زدن رم ، برای خویش
برگزینم

سسیینیوس - یا تا زمانی که در آتش زدن رم باشکست روبرو گردد .

مننیوس - آیا دوتن از نمایندگان که تنها در پائین آوردن قیمت نان مهارت

دارند ، خواهندتوانست مانع او گردند ؟
بروتوس - از آنجا که شما در پائین آوزدن ارزش رم مهارت دارید ، پس
از کاخ حکومتی دودبها فرستید .

بگذارید یارغار شما از خوشامد گوئیتان آگاه گردد .
در مقابل خیمه اویزانو در آئید . نه ، اینکار را يك فرسنگ قبل
از رسیدن باوانجام داده و بسوی اوبخزید . تصمیم بگیرید ، چه
کسانی می خواهند بر آمدن دود از کاخ حکومتی رانماشاکنند .
(سکوت)

بسیار خوب ، هیچکس . پس اسلحه بین مردم توزیع کنید ، چه
در غیر این صورت آنان که با برخاستن اندک دودی از کاخ
حکومتی مخالفند ، هنگامی که رم در آتش است ، دودی عظیم
را نظاره خواهند کرد .
(سکوت)

(سپینیوس و بروتوس خارج می شوند .)

کومینیوس - من با او گفتم :

بخشش همواره از پادشاهی ارزشمندست که کمتر انتظار
بخشایدگی از او می رود .

اوپاسخ داد :

از شهری که او را از خود رانده است ،
شنیدن چنین تقاضایی مضحك بنظر می رسد .

مننیوس - آری چنین است .

کومینیوس - من با او درباره عطف نسبت به دوستانش سخن گفتم . او گفت

زمان این را ندارد که دوست را از دشمن متمایز سازد و افروود:
احمقانه است که برای چنددانه غله از آتش زدن انبوهی پوشاك
كپك زده متعفن خودداری کرد .

مننیوس - برای چند دانه ؟ من یکی از این چند دانه ام ، مادرش ، همسر
و فرزندش و این مرد شجاع دیگر دانه ها هستند . پوشالهای آلوده
دیگر اند که بوی مهویشان تا ماه می رسد. و مامی باید بخاطر آنان
در آتش بسوزیم . بسیار خوب . من بسوی او خواهم رفت . تو
با او در پگاه هنگامی که چاشت نکرده بود ، سخن گفتی . شاید
از این روست که وی را آنچنان ترش رویافتی .
من تا هنگامی که او صبحانه اش را تمام کند ، صبر خواهم کرد.
(مننیوس خارج می شود.)

کومینیوس - او هرگز موفق بدیدنش نخواهد شد .

پرده‌ی پنجم

بازی دوم

اردوی ولشین‌ها ، نزدیک‌رم

(نگهبانان . مننیوس وارد می‌شود .)

نگهبان اول - بایست ! از کجا می‌آئی ؟

نگهبان دوم - برگرد ! برگرد !

مننیوس - من قاصدی از جانب حکومت رم هستم . آمده‌ام تا با کریولانوس

سخن بگویم .

نگهبان اول - نور می‌هستی ؟

مننیوس - آری .

نگهبان اول - نمی‌توانی وارد اردوگاه شوی . برگرد .

سردار ماهیج پیامی از جانب رم نمی‌پذیرد .

نگهبان دوم - قبل از اینکه توفیق سخن گفتن با او را بیابی ، رم را در آتش خواهی دید .

مننیوس - آیا هرگز شنیده‌اید سردارتان درباره رم و دوستانش سخن بگویند . اگر شنیده باشید حتماً با نام من آشنائید . من مننیوس هستم .

نگهبان اول - از شنیدن نام تو خوشنودیم ، امانی توانی وارد اردوگاه شوی .
مننیوس - سردار شما دوست من است .

نگهبان اول - در این صورت ، دوست سردار ما ، برم بازگرد .

مننیوس - اما دوست من ، من بتونگفتم که نام من مننیوس است ؟

من از قدیمترین دوستان سردار شما هستم . آیا او صبحانه‌اش را خورده است ؟ شامی دانید ؟ من نمی‌خواهم قبل از صرف صبحانه با او سخن بگویم .

نگهبان اول - تو بگرمی هستی ، نیستی ؟

مننیوس - من از تبار و طایفه‌ی سردار شمایم .

نگهبان اول - پس تونیز مانند او باید از رم متنفر باشی .

بگذار بتو چیزی بگویم ، شما این مرد را از شهر خود رانده‌اید ، مردی که رم را برای شما حفظ کرده بود . شما سپر خود را بسوی دشمن پرتاب کردید .

تصور می‌کنید حال می‌توانید از وقوع آنچه که اتفاق خواهد افتاد با آه‌های پیرزنان ، و ناز دختران با کره و یاباد درخواستهای پیرمردان دیوانه‌ای چون تو ، جلوگیری کنید ؟
آیا تو ، با آن نفس ضعیف ، انتظار داری که آتشی را که بر رم

نازل می‌گردد ، خاموش کنی ؟

مرا بخنده می‌اندازد .

برم بازگرد و منتظر مرگت باش !

مننیوس - اگر سردار شما می‌دانست ...

(کریولانوس و افیدیوس وارد می‌شوند .)

کریولانوس - چه خبر است ؟

مننیوس - حال دوست من ، نودر مخصه‌ای گیر افتاده‌ای .

از طرز صحبت او با من ، می‌توانی تصور کنی که آیا بزندان

خواهی رفت یا نه . پسرم ، تو برای ما آتشی مهیا کرده‌ای ، و

این آبی است که آتش را خاموش خواهد کرد .

(کریولانوس برم می‌نگرد تا ببیند آیا از کاخ حکومتی دود برمی‌خیزد یا نه)

مننیوس - من خود باسانی باینجا نیامدم . آنان می‌دانند که تنها من می‌توانم

در تو اثر گذارم . ندامت از تمامی دروازه های شهر رم بیرون

می‌ریزد ، من از تو استدعا می‌کنم ، بگذار رم دوام یابد .

برگرد ، فرزندم .

کریولانوس - دور شو !

مننیوس - چه می‌گوئی ؟ دور شو !

کریولانوس - من تو با هیچ رمی دیگری را نمی‌شناسم .

آنچه اکنون می‌کنم ، خدمت بدیگران است .

از این گذشته ، من حق انتقام کشیدن از رم را دارم .

قدرت بخشش را ولشین‌ها دارند . بگذار بفراموشی سپرده شود

که ما روزگاری دوست بودیم . این بهتر از آنست که با اندوه

درباره دوستی گذشته سخن گوئیم .

برگرد . گوشهای من درمقابل سخنان تو ، بیش تر از دروازه های
شهررم در برابر سواران من بسته است اما ، بخاطر آنکه دوست
دارم این نامه ای را که برایت نوشته ام ، بگیر .
حال مننیوس ، هیچ کلمه ای دیگر بزبان میآر .
افیدیوس ، دررم ، عزیزترین دوست من بود .
با این همه دیدی

افیدیوس - تو محکم برجای ایستادی .

(کریولانوس وافیدیوس خارج می شوند .)

نگهبان اول - خوب ، گفתי نام تومننیوس است .

نگهبان دوم - این نام معجزه می کند ، نمی کند ؟

توراه خانهات را می دانی .

نگهبان اول - دیدی بخاطر راه ندادن قاصد حکومت رم

بشهر در چه مخمصه ای افتادیم ؟



پرده‌ی پنجم

بازی سوم

رم . یکی از دروازه‌های شهر

(کومینیوس و سناتورها منتظر مننیوس هستند ، او وارد می‌شود .)

مننیوس - من بشما گفتم که هیچ‌امیدی نیست . ما محکوم شده‌ایم و باید بانتظار دژخیم بنشینیم .

سناتور - آیا امکان دارد يك‌مرد در زمانی این‌چنین کوتاه این‌گونه تغییر کند ؟

مننیوس - مارکیوس بدل به يك‌اژدها شده‌است . چهره‌اش دگرگون شده است . او همچون عراده‌ای جنگی حرکت می‌کند و زمین زیر قدمهایش می‌لرزد . این تصویر واقعی اوست .

(سیسینیوس ، برتوس و به‌مراه آنان گروهی از شهروندان وارد می‌شوند.)

کومینیوس - خدایان بر شهر بیچاره‌ما رحم آورند !

منیوس

- نه ، این باردیگر خدایان بر شهر ماترحم نمی کنند .
هنگامی که ما او را از شهر راندیم ، بخدایان بی اعتنائی کردیم
حال که او باز گشته است ، خدایان نسبت به ما بی اعتنا خواهند
بود .

(روبه بروتوس)

وتو کسی هستی که برای اینهمه باید از او تشکر کرد .

(او همراه ساتورها بجز کومینیوس خارج می شود .)

بروتوس

- آنان بخانه های خود باز گشتند . ترجیح می دهند در خانه خود
بمیرند (روبه شهروندان) وضع همانطور است که ما بشما گفتیم.
پدران شهرم را در دست تقدیرش رها می کنند . اوضاع در
محله های شما چگونه است ؟

یکی از شهروندان - اکثریت آمادگی خود را برای جنگیدن گزارش داده اند.
آن گروهی که منتظر بودند ببینند آیا ملاقات منیوس با
کریولانوس موفق خواهد بود یا نه ، حال برای جنگیدن خود را
آماده می کنند ،

بروتوس

- بسیار خوب است . اگر آنان که تا کنون در رم زندگی می کرده اند
از رم دفاع نکنند ، پس ما گروهی که تا بحال زندگی برم
داده ایم ، از آن دفاع خواهیم کرد . چرانیاید بنایان از دیوارهایی
که می سازند ، دفاع کنند ؟

کومینیوس - تنی چند از ما باتو هستیم ، بمسئولیت من اسلحه بین مردم توزیع
خواهد شد .

شهروندان - زنده باد کومینیوس !

(شهروند دهگری وارد می‌شود)

شهر وندا اول - ولومینا ، مادرش و چهار زن دیگر از بستگانش ، اجازه می‌خواهند

تابدیدن کایوس مارکیوس بروند .

آنان می‌خواهند از او تقاضا کنند ، باز گردد .

سیسینیوس - بانان اجازه خروج داده نمی‌شود .

بروتوس - اجازه داده می‌شود .

سیسینیوس - یعنی می‌خواهی بگذاری این خائنین از شهر خارج شوند ؟

بروتوس - پاره‌ای از نزدیکان او ، از سنگسار شدن بخاطر نسبت‌شان با او

هراسان هستند . گوئی آنان دست‌بدامن ولومینا شده‌اند . من

فکر نمی‌کنم که این بانوی پیرازما هراسی دارد ، اما در این

تردید دارم که او خواهان آن باشد که گردهم آئی سناتورهای

ولشین را در کاخ حکومتی تماشا کند . او بگونه‌ای ویژه خود

میهن پرست است : او ترجیح می‌دهد که ماتوده مردم در چنگ

رمی‌ها باشیم تا در چنگ ولشین‌ها .

توجه فکرمی‌کنی کومینیوس ؟

کومینیوس - بگذارید بروند ، اما... آیا آن سنگ بزرگ را در کاخ حکومتی

می‌بینید ؟

سیسینیوس - خوب ، چه ؟

کومینیوس - اگر شما بتوانید آن سنگ را با انگشت کوچکتان از جای تکان

دهید ، می‌توانید امیدوار باشید که این بانوان می‌توانند کریولانوس

را از آتش زدن رم بازدارند .

بروتوس - امکان دارد کلام ولومینا برای تکان دادن کریولانوس ، کلامی

بی قدرت باشد - اما من زیاد مطمئن نیستم ، حداقل او قادر خواهد بود مطالبی را به کریولانوس بگوید که برای او تازه‌اند. آن سنگ سخت استوار می‌نماید ، اما یک زمین لرزه از جای تکانش خواهد داد .

کومینیوس - در او ترحم بهمان اندازه وجود دارد که شیر در بیر نر .

سیسینیوس - می‌گویند او مادرش را دوست می‌دارد .

کومینیوس - او مرا نیز دوست می‌داشت . او همانقدر مادرش را بیاد می‌آورد که یک اسب هشت‌ساله مادرش را .

بروتوس - یک فاصله زمانی کوتاه برای ما فراغتی خواهد بود .

امشب و فردا ما برای دفاع از حصارهای شهر کمبود نفر داریم (به یکی از شهروندان) آنان می‌توانند بروند . اما یکی از زنان خدمتکار خودشان را به همراهشان بفرست ، خدمتکاری که مورد اطمینان است ، تا آنچه را که بین آنان می‌گذرد ، بما گزارش دهد .

موافقت ؟

سیسینیوس - موافقم ، دوروز سخت درپیش داریم .

بروتوس - من احساسی دارم ، آنچنان که شنیده‌ام ، دیگران نیز در درم همین احساس را دارند . رم ، اگر این گروه از آن خارج شوند ، ارزش دفاع کردن را دارد ، ورم شاید از ابتدای پیدایشش اولین بار است که چنین پراج خواهد شد .

(همگی بیرون می‌روند.)

پرده‌ی پنجم

بازی چهارم

اردوگاه ولشینی‌ها

(کریولانوس ، افیدیوس ویک‌نگهبان)

نگهبان - قربان ازدود خبری نشد .

افیدیوس - فکر میکنی تاکی بایدصبر کنیم ؟

کریولانوس - فردا در کنار حصارهای رم اردو خواهیم زد .

افیدیوس - چرانه امروز ؟

کریولانوس - تودراین نبرد شریک من هستی و باید به اشراف زادگان در آنتیوم

گزارش دهی که تابحال من چه وفادار بوده‌ام .

افیدیوس - البته . البته . تو مظهر وفاداری بوده‌ای .

کریولانوس - آن پیرمردی که دلشکسته برم بازش گردانیدم ، باندازه پدرم

مرا دوست می‌داشت و مانند یک‌خدا مرا پرستش می‌کرد .

بازگردانیدن او برم آخرین پیوند مرابا رم را قطع کرد .
افیدیوس - اما هنوز پیرمردی که ترا پرستش می کرد ، هیچ فروتنی از خود
نشان نداد ، تنها از تو درخواست کرد که بروی و خود را ابدار
آویزی .

(از پشت پرده سروصدائی به گوش می رسد .)

کریولانوس - این سروصداها چیست ؟

(سربازی وارد می شود)

سرباز - يك هیت نماینده ، گروهی از بانوان از خانواده های درجه يك
رم در اردوگاه هستند . امکان دارد شایعه باشد ، امامی گویند
مادرشما نیز در بین آنان است .
همسر و فرزند شما نیز در اردوگاه هستند .

کریولانوس - (در چشمان افیدیوس نگاه می کند)

احساسات خود را کنترل کن . دندانهایت را برهم بفشار و بگو
که این صحنه غیر طبیعی است .

ولشین ها می توانند قبل از اینکه مرا ببینند که به طبیعت تعظیم می کنم
با در مقابل غرایزم سر تکریم فرود می آورم ، رم را زیرورو
کرده و ایتالیا را با خاک یکسان کنند .

(ولومینا ، ویرجیلیا با مارکیوس جوان و چهار بانوی دیگر رمی وارد
می شوند .)

ویرجیلیا - آقا و همسر من !

(کریولانوس با آنان نزدیک گشته و خوشامد می گوید.)

کریولانوس - زن ، این چشمان دیگر چشمانی نیستند که تو در رم دیده بودی .

ویرجیلیا - آری ، سختی‌ها مرد را دگرگون می‌کنند .

ولومینا - آیا تو این زن رامی‌شناسی ؟

کریولانوس - این پابلیکولای جوان است ، خواهر ایلاستریوس .

پاکدامن ترین باکره‌ی رم . والریای عزیز من

ویرجیلیا - این ذره‌ای از وجود توست که شاید باگذشت زمان روزی

کاملاً شبیه تو گردد .

کریولانوس - آری ، فرزند من ، امیدوارم خدایان تاحال از تویک جنگجو

ساخته باشند ، جنگجویی که در میان‌ها بهوی‌رزم ، مانند

مرواریدی برجای می‌ایستد و در مقابل شرمساری آسیب‌ناپذیر

است .

ولومینا - زانوبزن ، فرزند .

کریولانوس - (طفل را از زانوزدن بازمی‌دارد.)

این پسر خلف من است . اما از من نخواهید که سربازانم را صدا

کنم و بابنایان رم مذاکره کنم . و بمن نگوئید که رفتار من غیر طبیعی

است . افیدیوس تو و ولشین‌ها ، گوش‌بمن فرادهید : ماهیچ

پیامی خصوصی از رم دریافت نخواهیم کرد . این نبرد ، نبرد

شماست !

ولومینا - اگر سکوت جایز می‌بود ، من ساکت می‌ماندم ، چه در این

صورت هیچ کلامی نمی‌گفتم که ترا تحریک یانا بود کند . و نه

واژه‌هایم را بیهوده تلف می‌کردم .

چه ، من مانند مادران دیگر باینجا نیامده‌ام تا فرزندم را از

بلائی برهانم ، بلکه آمده‌ام تا فرزندم را ، اگر هنوز بشر است

آلوده سازم ، واگر او دیگر بشر نیست ، درمقابل من خواهد ایستاد .

پسرم ، آن چنان که در مواقع جادی وظیفه داشتم ، اکنون نمی توانم بدرگاه خدایان دعا کنم ، تا ترا پیروز گردانند .

ونه می توانم همانگونه که وظیفه دارم از خدایان بخواهم که رم را پیروز گردانند ، من یا باید رم را انتخاب کنم ، رمی که گهواره خانوادگی ماست و یا ترا .

برای من نتیجه و حاصل این نبرد یکسان است .

بهر حال ، یاتو از خیابانهای رم بعنوان يك خائن در زنجیر خواهی گذشت ، و یا پیروز مندانه از میان خرابه های رم عبور خواهی کرد و تاجی از مفرغ بر سر خواهی گذارد ، چرا که خون زن و فرزندان را ریخته ای . فرزندم ، من بانتظار نخواهم نشست تا جنگ معین کند کدامیک از این دو مصیبت بر من نازل خواهد شد . اگر من نتوانم ترا از رفتن برم بازدارم ، تونمی توانی بدون پاگذاردن بر شکم مادری که ترا بدنیا آورد ، برم قدم گذاری .

ویرجیلیا - ونمی توانی بدون پای گذاردن بر شکم من ، که فرزند ترا بدینا

آورد تا نام تودر جهان زنده ماند ، نیز برم پای گذاری .

مارکیوس جوان - تونمی توانی مرا پایمال کنی ، چه من خواهم گریخت و

هنگامی که رشد کردم ،

باتوخواهم جنگید .

کوپولانوس - ماه ! اگر نمی خواهی رفتاری آرام و زنانه داشته باشی ، هرگز

بروی یکن ویا یک کودك نگاه مکن .
من مدت زمان بسیاری است که نشسته‌ام .
(برمی‌خیزد)

ولومینا

- نه تنها در حضور ما .

مشکل کوچک مرا بفراموشی سپار ، که من بسختی خواهم
توانست از این روز ببعده ، هر زمان که از خانه بیرون می‌آیم
روی خود را پوشانم ، زیرا پدرت هرگز دلیلی برای این کار
بدستم نداد . در باره احساسات بچگانه‌ات نیز سخن مگوی .
من کلامی دیگر برای گفتن دارم . رمی که وارد آن خواهی شد
بارمی که ترک‌کردی اختلاف بسیار دارد .

وجود تو دیگر آنجا لازم و ضروری نیست ، تنها تهدیدی
مرگبار برای همه‌مائی . انتظار نداشته باش که دود تسلیم را
بینی . اگر دودی از رم برخیزد ، دود از مغازه آهنگرانی
است که برای جنگیدن با توسلاهایشان را تعمیر می‌کنند .

برای جنگیدن با تونی که خود را تسلیم دشمنان کرده‌ای و ما
اشراف زادگان مغرور رم باید رهائی از چنگ و لشین‌ها
را مدیون توده‌های پست مردم بوده بارهائی از چنگال توده
های پست رم را مدیون و لشین‌ها باشیم .

بیائید ، ما خواهیم رفت .

این مرد ، مادری و لشین دارد ، زنش در کوریولی زندگی

می‌کنند و این بچه تنها تصادفاً به او شباهت دارد .

(بانوان خارج می‌شوند.)

کریولانوس - آهمادر ، مادر ! چه کرده‌ای ؟



پرده‌ی پنجم

بازی پنجم

رم - يك دروازه باقر اولان

(بروتوس و سپینوس و يك قاصد)

قاصد - خبر!

بروتوس - و لشین‌ها عقب نشینی می‌کنند ، مارکیوس نیز با آنان است !
- سنگ تکان خورد . مردم سلاح‌هایشان را برداشته‌اند ، وزمین
پیرمی لرزد .
(هر دو بیرون می‌روند.)

پرده پنجم

بازی پنجم

کورپولی - دروازه شهر

(افیدپوس بانگهبانان ولسران)

افیدپوس - در آن گوشه بایستید و هنگامی که سناتورها برای خوشامدگوئی بمن می آیند ، این نامه را بآنان دهید .
بانان بگوئید ، من صحت آنچه را که در این نامه آمده است درمقابل آنان و مردم تضمین می کنم . درست همین جا درمقابل این دروازه ، هنگامی که اومی خواهد باواژه هائی خالی خود را تیرته کند ، او را متهم خواهم کرد .
بروید .

(نگهبان کنار ایستاده و به سناتورهای که از راه می رسند ، نامه افیدپوس را می دهد .)

سناتورها - بخانه خوشآمدید !

افیدیوس - چه خوشامدی ؟

من کاری که شایسته خوشامد گفتن باشد ، انجام نداده‌ام . آیا
شما پیام مرا خواندید ؟
سناتور اول - آری .

سناتور دوم - باهراس بسیار . رفتار ناپسنددیرینه او فراموش خواهد شد .
اما متوقف کردن نبرد درجائی که وی باید نبرد را آغاز می‌کرد ،
بدور ریختن برتری‌ها و تحمل هزینه فراوان برای ولشین‌ها ، اینان
گناهای غیر قابل بخشش هستند .

افیدیوس - او دارد می‌آید . گوش فرادهید ، چه می‌گوید .

(کریولانوس با آوای طبل وارد می‌شود ، شهروندان نیز همراه اویند)

کریولانوس - سلام ، آقایان . من بازگشته‌ام سرباز شما هنوز نیز بهمانگونه
که تحت فرماندهی شما از شهر خارج شدم ، آلوده عشق به
میهنم نیستم . از میدان‌های رزم خون آلوده من جنگ شما راتا
دروازه‌های رم کشیدم . غنائمی که ما بازگردانیده‌ایم ، یک سوم
از هزینه جنگ را جبران می‌کند .

افیدیوس - فهرست غنائم را بخوانید ، به این خائن بگوئید که او از اعتماد
شما سوءاستفاده کرده است و....

کریولانوس - خائن ؟ چرا ؟ چه خطائی سرزده است ؟

افیدیوس - آری ، خائن ، مارکیوس .

کریولانوس - مارکیوس ؟

افیدیوس - آیا فکر می‌کنی که من به غارت تو سر تعظیم فرودمی‌آورم ، و
ترا بانامی که دزدیده‌ای ، یعنی کریولانوس ،

در کوریولی صدا خواهم زد ؟

سناتورهای این ایالت ؛ این مرد دروغ می گوید ، اوبه شما خیانت کرده است. بخاطر چند قطره اشك ، اورم شمارا (می گویم رم شما) به زن و مادرش بخشیده است . اوسوگندش راماتندنخ پوسیده ای از ابریشم پاره کرده است . بدون اینکه شورای جنگی را برای مشورت بخواند ، تنها با دیدن اشکهای دایه اش ، پیروزی شما را بدور افکند . طبالها از شرم سرخ شدند و مردان در سکوت بیکدیگر نگرستند .

کریولانوس - من بدور افکندم ؟

افیدیوس - آری مانند يك مخنث .

کریولانوس - آه ، تودروغگوی بی ریش!

مخنث ! مرا ببخشائید آقایان ، من هرگز در جمع ناسزانشنیده ام . آقایان محترم من چنان باشلاق بر این فرومایه کوبیده ام ، که خاطره اش راتاگور بهمراه خواهد داشت .

سناتور دوم - آرام باشید ، هر دوی شما.

کریولانوس - ولشین ها ؛ مرا قطعه قطعه کنید ، بگذارید کودکان چاقوهایشان را باخون من رنگین کنند . مخنث ! نوسگ دروغگو ! اگر هرگز تاریخ حقیقت را بگوید ، خواهد گفت که چگونه مانند يك عقاب در لانه ی کبوتران . من ولشینی هایت را در کوریولی تارومار کردم . مخنث!

افیدیوس - کافیت ، کافیت ! آقایان ، آباشما به این لافزن اجازه خواهید دادتا نیکبختی هایش را در جنگی که مایه ننگ شماست

بیادتان آورد ؟

افسر - این سند مرک او خواهد بود !

شهروندان - اورا قطعه قطعه کنید - او پسر مرا کشت - و دختر مرا - او پسر

عموی من مارکوس را کشت - او پدر مرا کشت .

افیدیوس - اورا بکشید !

(افسران افیدیوس شمشیر از نیام کشیده کرپولانوس رامی کشند.)

پرده پنجم

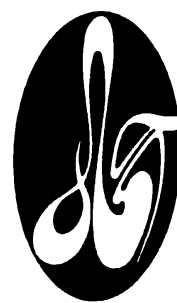
بازی هفتم

رم - سنا

- (حاکم ، نمایندگان و سناتورها)
- حاکم** - قانون پیشنهادی نمایندگان در مورد بازپس دادن زمین های غنیمت گرفته شده از ساکنان کوریولی ، تصویب می شود .
- سناتور** - يك لايجه : آبراهی از تپه سوم به باغهای شرقی بسازیم .
(قاصدی يك پیام می آورد .)
- حاکم** - این پیغام حاکی است که کایوس مارکیوس صبح امروز در کوریولی بقتل رسید .
(سکوت)
- مننیوس** - پیشنهاد: او اکنون مرده است ؛ بنابراین بگذارید نامش که قبل از این مصیبت نامی بسیار بزرگ بود ، بر کاخ حکومتی بر سنگها حک گردد ، همانند نام سایر رمی ها و ...

- پروتوس** - پیشنهاد : بگذارید سنا به مسائل جاری رسیدگی کند .
- حاکم** - سوال : خانواده او تقاضا کرده اند که بنا بر قانون نوماپومپلیوس در مورد بازماندگان پدر، برادر یا فرزند شهید ، اجازه داشته باشند که برای مدت ده ماه جامه عزاداری برتن کنند .
- پروتوس** - مخالفم .
- (سنا به بحث خاتمه می دهد.)





انتشارات آگاه

تهران - شاهرضا ، مقابل دبیرخانه دانشگاه